

اشاره: مشکل کتاب و کتاب خوانی در ایران، مسئله‌ای نسبتاً قدیمی است که با وجود تسهیلاتی که در یکی دو سال اخیر، از طرف وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی در اختیار ناشران گذاشته می‌شود، هم چنان به قوت خود باقی است. به ویژه بودجه‌ی کلانی که از سوی دولت به این امر اختصاص یافته، نه تنها در پایین آمدن قیمت کتاب، تأثیری نکرده، بلکه سیر صعودی بهای کتاب را نیز، در پی داشته است.

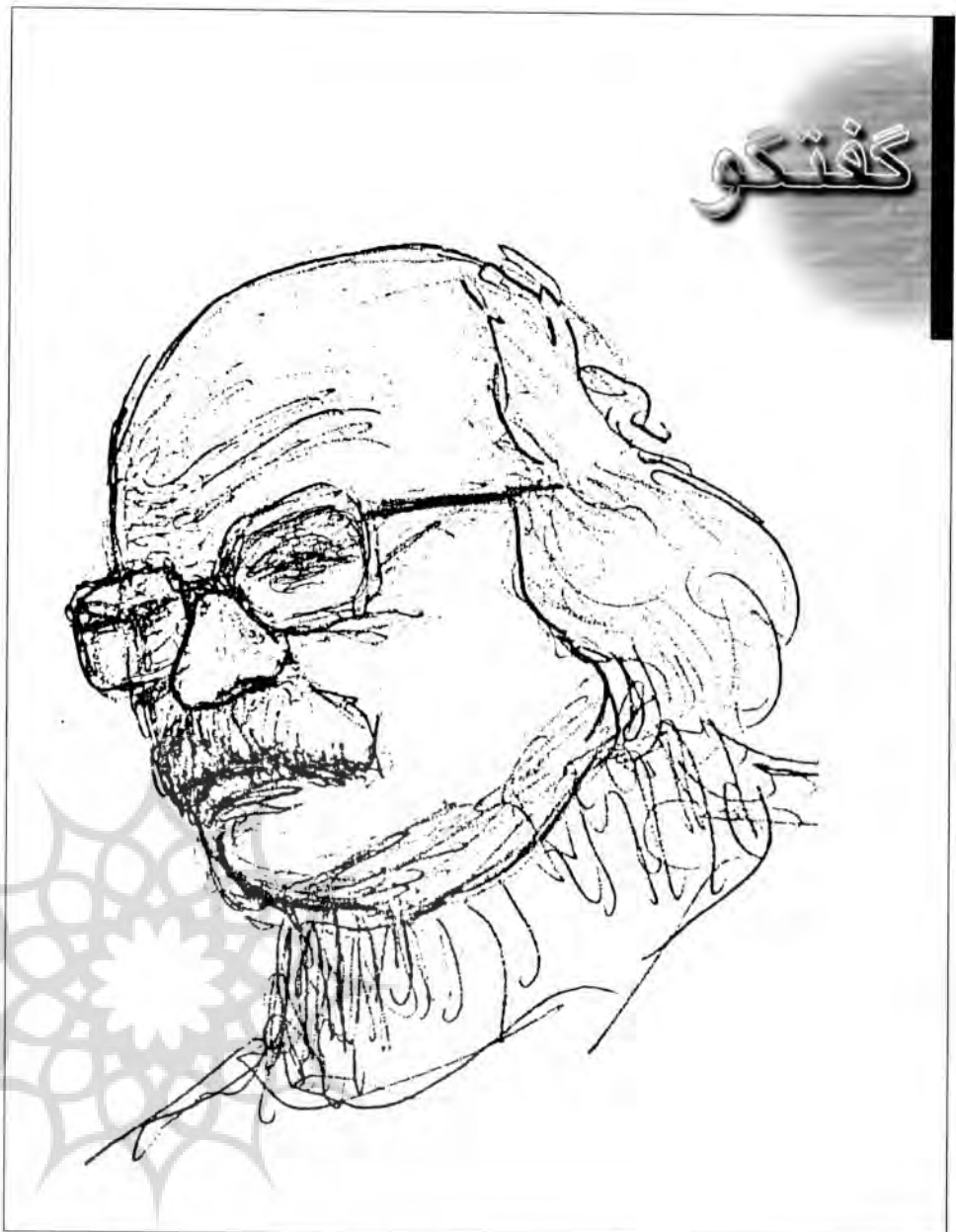
در این رابطه، گفتگویی با «امیر هوشنگ آذر» یکی از موزعان با سابقه که نویسنده و ناشر تیز هست، انجام داده‌ایم.

● با توجه به سابقه‌ای که شما در امر توزیع کتاب دارید، به عنوان نخستین سؤال، بفرمایید علت گرانی کتاب، با توجه به کمک‌هایی که وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی به ناشران می‌کند، چیست؟ و آیا توزیع کتاب نسبت به قبل از انقلاب تغییری داشته است؟

برای این که مسئله روشن‌تر بیان شود، یک نمونه‌ی عینی از چاپ کتاب مربوط به سال‌های قبل از انقلاب را، ذکر می‌کنیم: در سال ۱۳۳۸ - که جوان ۲۲ ساله‌ای بودم - مجموعه داستانی چاپ کردم. با نام ما بندگان خدا. پول کافی برای چاپ نداشتم. از کسی کمک گرفتم و کتاب را در قطع وزیری و روی جلد دو رنگ با مقوای کلاسه ۲۵۰ گرمی، در ۱۴۰ صفحه چاپ کردیم. کتاب در ۳۰۰۰ نسخه چاپ شد، با هزینه یک‌هزار و ۵۰۰ تومان. یعنی هر نسخه کتاب، پنج ریال، قیمت پشت جلد را - با توجه به جوانی و کم‌تجربگی - و این که فکر می‌کردیم یک شاهکار بی‌بدیل خلق کرده‌ایم! ۷۵ ریال زدیم. هیچ نظارتی هم از سوی دولت و وزارت فرهنگ و هنر آن روز، در هیچ موردی وجود نداشت. بنابراین یک کتاب - با توجه به وجود ۱۰ تا ۲۰٪ سهم کتابفروش - حدود ۵۰ ریال سود داشت. یعنی چیزی در حدود ۱۰ برابر سرمایه‌گذاری اولیه، سود خالص ناشر بود. اما امروز چنین موقعیت و امکانی وجود ندارد. و ممکن نیست، دیگر ناشران تازه‌پایی که چند سالی از فعالیت‌شان می‌گذرد، بتوانند تبدیل به «امیرکبیر»، «اقبال» «نیل» یا... بشوند. چرا که میزان هزینه‌های چاپ - با اینکه تمام دستگاه‌های مدرن چاپ در عالی‌ترین سطوح و با سرعت‌های بسیار بالا در ایران وجود دارند - بسیار بالاست و به هیچ‌وجه نمی‌توان از این هزینه‌ها کاست.

اما این که شما پرسیدید علت گرانی کتاب چیست؟ پیش از انقلاب - حتی در سال‌های بین ۵۵ تا ۵۸ - کاغذ کاهی را کیلویی ۱۳/۵ ریال و مقوای کلاسه‌ی ۲۵۰ گرمی را، کیلویی ۲۱ ریال و کاغذ تحریر خارجی را، کیلویی ۱۸ ریال می‌خریدیم. پس مجموعه‌ی هزینه‌ای که برای هر ۱۰۰ صفحه می‌شد، چیزی در حدود ۲۰ تا - حداکثر - ۲۵ ریال بود. بنابراین میزان استقبال از کتاب هم به دلیل ارزان بودن آن بسیار زیاد بود.

یک زمان خیابان جمهوری امروز - که آن روز «شاه‌آباد» خوانده می‌شد - یعنی حد فاصل میان میدان بهارستان و میدان مخبرالدوله، مرکز کتابفروشی‌های تهران بود. هنوز هم تعدادی از ناشران بسیار قدیمی، مثل «زوار»، «اقبال» و «مستوفی» و... در آنجا شعباتی دارند. و تا زمانی که این منطقه مرکزیت داشت، شیوه فروش کتاب، به این صورت بود که هر ناشری تعدادی مشتری خاص داشت و هر کدام به طور جداگانه، کتاب‌های خود را - چه در تهران و چه در شهرستان‌ها - می‌فروختند. و به هیچ‌وجه «مرکز پخش کتاب» وجود



ناشر می‌تواند کتاب را با نصف قیمت کنونی عرضه کند!

گفتگو با امیر هوشنگ آذر، نویسنده، ناشر، و موزع پرسابقه

نداشت و طبعاً مشکلی به نام «بخش کتاب» به صورت امروز احساس نمی‌شد. چراکه مثلاً «امیرکبیر» - که اولاً ناشر درجه اولی بود، و ثانیاً واقعاً در سطح بسیار عالی هم کار می‌کرد، برای خود نمایندگانی در سطح هر استان داشت و راساً به بخش کتاب‌های خود مبادرت می‌کرد. همین امروز هم که ظاهراً این مؤسسه‌ی بسیار قدیمی در اختیار صاحب اولیه آن نیست، با همان نمایندگان، به کار ادامه می‌دهد. اما بعد از انقلاب به خصوص اوایل انقلاب در هنگامی که «وزارت ارشاد» شروع به مداخله مستقیم در کار نشر کرد، یعنی مجوزهای مختلف را برای چاپ و نشر، لازم دانستند، کار کتاب در ایران شرایط دیگر پیدا کرده به خصوص ممیزی کتاب که ترمز بسیار سنگینی برای نشر کتاب شد - وقفه‌ای بسیار بزرگ در کار چاپ و نشر پدید آورد. من باب مثال، نخستین رمانی را که من در سال ۱۳۶۹ با دریافت «مجوز قبل از چاپ»، به صحافی فرستادم - بدون ذکر کمترین دلیلی در صحافی توقیف کردند. این کتاب در آن سال ۱۵۰۰ ریال قیمت خورده بود. یا تمهیدات بسیار در زمان وزارت جناب آقای خاتمی «مجوز خروج از صحافی» دریافت کرد. حال اگر توجه کنید، این‌گونه توقف‌ها، برای ناشران، هزینه ساز هستند. یعنی اگر کتابی در سال ۶۹ با احتساب کلیه‌ی مخارج ۷۵۰۰ ریال تمام شده بود - که ۱۵۰۰ ریال قیمت پشت جلد آن می‌شد - پس از چند سال توقف، همراه با نرخ تورم رو به افزایش، سود منطقی خود را خواهد خورد! یعنی هر روزی که وزارت ارشاد، صدور مجوزهای مختلف را به تعویق می‌انداخت، هزینه‌ی بیشتری را بر ناشران تحمیل می‌کرد. خوشبختانه در دو سه سال اخیر - و پس از تصدی جناب آقای مهاجرانی و اجرای سیاست دولت آقای خاتمی - اکثر این توقف‌های ناخواسته‌ی ناشران تقریباً از میان رفته‌اند ولی در دوره تصدی آقای «مهندس میرسلیم» شرایط بسیار وحشتناکی بر پروسه‌ی نشر حاکم بود و در اکثر موارد، ناشران عطای نشر را به لقای گرفتن مجوزها و دنبال کار دوییدن می‌بخشیدند! یکی از نمونه‌های هزینه‌ساز بودن این توقف‌های چند ماهه را مثال می‌زنم:

شخصاً موارد بسیاری را داشته‌ام، که مؤلفان و مترجمان، پس از این که ماه‌ها از توقف کارشان در ارشاد می‌گذشت - براساس قراردادهايشان به ما مراجعه کرده و می‌گفتند: شما طبق قراردادتان، بایستی کتاب مورد قرارداد را، ظرف ۳ یا ۴ ماه چاپ می‌کردید. توقف آن هم در اداره‌ی ممیزی ارشاد، مشکل ما نیست. بنابراین حق‌التالیف ما باید پرداخته شود. حق هم با آنها بود. من - بعنوان ناشر - همین امروز که مجوز نشر خود را - پس از ۸ سال - دریافت کرده‌ام، کتاب‌هایی از این دست را، به چاپ می‌سپارم. کتاب‌هایی که حق‌التالیف آنها، در سال‌های ۷۱ یا ۷۲ پرداخته شده‌اند! اسناد کتاب‌هایی را می‌توانم به شما نشان بدهم که دیگر قابل چاپ نیستند! یک نمونه‌ی دیگر: در سال ۱۳۷۱، کتابی با نام «تست‌های روانشناسی G.R.E» توسط دو

دانشجوی بسیار پر کار و علاقمند به ترجمه، به ما واگذار شد. تمام ارزش این کتاب در آن بود، که ظرف مدت ۳ تا ۴ ماه - قبل از کنکور سال ۱۳۷۲ - وارد بازار کتاب شود. به همین دلیل، پس از تحویل «نسخه‌ی ارشاد» - برای ممیزی - سریعاً حروفچینی و فیلم و زینک و طرح جلد و... را آماده کردیم، و به انتظار صدور مجوز و دریافت کاغذ ماندیم. مجوز دریافت شده‌ی ما، تاریخ ۱۳۷۳ را بر خود دارد! در نتیجه، اولاً آقایان مترجمان، به کلی از این کار منصرف شدند، و ثانیاً همین امروز، فیلم و زینک آن کتاب، سالم و دست نخورده، در یک چاپخانه - بلامصرف - افتاده است!

این خسارت سنگین را کدام یک از بخش‌های وزارت ارشاد - البته در آن سال‌ها - بعهده گرفت یا جبران کرد؟ نظیر این‌گونه موارد را - تقریباً - همه ناشران دارند. پریروز، خانمی که از مترجمان ما هستند، زنگ زدند. حرفشان این بود، که شما در سال ۱۳۷۴ با من قرارداد ترجمه‌ی کتاب فلان را بسته‌اید، و امروز - که سال ۷۸ در حال پایانست - هنوز این کتاب چاپ نشده است! به ایشان گفتم که کتاب شما به دلیل اینکه تقاضای نشر ما، از سال ۱۳۷۰ - تا دقیقاً ۷۸/۱/۲۳ - صادر نشده بود، امکان چاپ نداشت، و الان هم به دلیل تعویقی که در کارهای ما - به طور کلی - پدید آمده، در بوبت چاپ قرار دارد، به خنده گفتند: سال‌ها از شما می‌شنیدیم که مجوز ما در حال صدور است، حالا هم می‌گویید در نوبت چاپ است. شما لطفاً محاسبه‌ای کنید، و حق‌الزحمه‌ی ما را، حالا که نزدیک عید نوروزست بدهید، که بدردمان بخورد!...

بنابراین، مجموعه‌ی این‌گونه عوامل - که من فهرست وار عرض کردم - باعث می‌شود، که هزینه‌ی کتاب بالا برود. وقتی کتابی را در سال ۶۹ سرمایه‌گذاری می‌کنید، و مجوز آن - به هر دلیل - در سال ۷۴ صادر می‌شود، چگونه می‌توانید توازنی بین زمان تولید و بخش آن ایجاد کنید. وقتی که در سال‌های گذشته، یک وزارتخانه‌ی مسئول، بنابر سالیق شخصی افراد عمل می‌کرد، موجب می‌شد که ناشران ما هم، کلیه‌ی افت و خیزهای سرمایه‌ی خود را، به «قیمت پشت جلد» منتقل کنند!

این روند در دوره‌ی آقای «مهندس میرسلیم» چنان اوج گرفته بود، که ناشران باتوجه به گرانی کاغذ در بازار آزاد، قیمت‌های خود را به طور سرسام‌آوری بالا بردند. توجه کنید: در آن زمان‌ها، کاغذ از طرف وزارت ارشاد، به طوقی داده می‌شد، که مثلاً شخصاً شاهد بودم، که یک ناشر، حواله‌ی کاغذ خود را - در یک نوبت - به مبلغ پانزده میلیون تومان، فروخت! وقتی از او پرسیدم که در هنگام «تسویه حساب کاغذ» چه می‌کنید؟ با لبخند معنی‌داری گفت: «ما! تسویه می‌کنیم!» و آن کاغذ، وارد بازار آزاد شد، و از قرار هر بند، ۱۷۰ تا ۱۸۰ هزار ریال به فروش رسید!...

بدون اغراق باید بگویم، اگر آن روند، چند سالی -

یعنی تا امروز - ادامه پیدا می‌کرد، باید فاتحه‌ی چاپ و نشر - به طور کلی - خوانده می‌شود. خوشبختانه امروز - این قضایا - جزء خاطره‌های نامطلوب ما باقی مانده‌اند. اما اینکه چرا هنوز کتاب، همچنان گران مانده است، این دیگر ربط مستقیمی با عملکرد امروز وزارت ارشاد ندارد. چرا؟

باید اعلام کنم، که امروز در مورد کتاب، ما با بحران بسیار شدیدی روبرو هستیم. و متأسفانه چون دوستان و سروران ما در وزارت ارشاد، مستقیماً با این بحران درگیر نیستند، چندان توجهی به آن ندارند. زیرا انکای آنان، پیوسته بر آمار و ارقامی است، که از نمایشگاه‌ها به دست می‌آورند. اگر دقت کنید، هم امروز همیشه از «کمیت» کتاب صحبت می‌شود، در حالی که همین آمارها نشان می‌دهند، که ۶۰٪ آنها کتاب‌های تکراری، از قبیل کتاب‌های مذهبی، دینی و از این‌گونه‌اند، و ۴۰٪ آنها کتاب‌های غیرمذهبی هستند، که از این مقدار، حداکثر ۵۰٪ کتاب‌های تازه‌اند. یعنی در مجموع چیزی در حدود ده یا پانزده درصد. بنابراین اگر «واقعاً» می‌خواهند این بحران را، به سلامت پشت سر بگذاریم، باید وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، عده‌ای را که تجربه‌ی کافی در کار چاپ و نشر داشته‌اند - عده‌ای که سال‌ها با دلسوزی و عشق به این کار پرداخته‌اند - جمع کند. با این پیش شرط، که هیچ یک نظر بر منافع مادی شخصی و صنفی نداشته باشند. زیرا باید «نظر جمعی» بر رفیع بحران کتاب - بعنوان یک مسئله‌ی فرهنگ ملی - باشد. نه بر حفظ منافع عاجل. آنچه من می‌خواهم مطرح کنم - به عنوان یک ناشر و مؤرخ - در دراز مدت، منافع همه جانبه‌ی صنف ناشر را به خوبی تأمین می‌کند، ضمن اینکه بحران را هم از میان برخواهد داشت. چرا که شرایط امروز چاپ و نشر، به هیچ وجه با شرایط چند سال گذشته قابل مقایسه نیست.

بنابراین، باید در این شرایط نسبتاً مناسبی که از طریق وزارت ارشاد، اعمال شده است، ناشران می‌توانند کتاب را با بهایی بسیار ارزان‌تر از آنچه عرضه می‌کنند، به بازار کتاب بفرستند.

● از چه طریقی این کار امکان پذیرست؟

متأسفانه، همکاران ناشر ما، هنوز قیمت‌های خود را براساس قیمت‌گذاری سال‌های ۷۳ و ۷۴ - که کاغذ را بندی ۱۷۰ و مقوای گلاسه را کیلویی ۱۷ تا ۳۰۰۰۰ ریال می‌خریدند، محاسبه می‌کنند. اینکه قبلاً عرض کردم «ربط مستقیمی» با وزارت ارشاد ندارد، همین جاست. «ربط مستقیم» اینست که آقایان و خانم‌های ناشر ما - که بحمدالله امروز زیاد هم شده‌اند - قیمت «واقعی» تمام شده‌ی کتاب را در نظر بگیرند، و ۱۰۰٪ روی آن بکشند و قیمت بزنند. نه اینکه کاغذ ارشاد را از قرار هربندی - بطور متوسط - شش هزار و پانصد تومان بگیرند، و به نرخ روز بازار آزاد حساب کنند! همین طور، وقتی زینک و فیلم را از ارشاد می‌گیرند، به چه دلیلی باید به نرخ آزاد، برای «خودشان» محاسبه کنند؟ زیان این‌گونه



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

مورد نقد و نفی و... قرار خواهند داد، که دارم برای «ناشران» مشکلات بیشتری ایجاد می‌کنم! اصلاً چنین قصدی در کار نیست، ما می‌خواهیم مسئله‌ی «بحران کتاب» را - که قبلاً اشاره شد - به طریقی معقول و منطقی حل کنیم!

● نقش موزع، در این میان چه می‌تواند باشد؟ بسیار خوب! «افلاطون» جمله‌ای دارد: «هر فکر را، به سادگی می‌توان به جامعه داد، اما همان فکر را، به سادگی نمی‌توان از همان جامعه گرفت!». «تجارت کتاب» باید به یک کار فرهنگی تبدیل شود. البته نه با شعار. و نشر فرهنگ باید پشتوانه‌ی محکم حکومتی داشته باشد. مقوله‌ی فرهنگ، یک امر ملی است. پس دولت باید ناظر مستقیم بر تولیدات فرهنگی باشد، یعنی وقتی من کتابی را برای بررسی به ارشاد می‌دهم، باید بر «محتوای کلی» کتاب توجه داشته باشد، نه بر نویسنده. ظاهراً این امر در ارشاد رعایت می‌شود، اما چگونه؟

● معیارهای ارشاد برای تشخیص «کیفیت» کتاب چیست؟

قیمت‌گذاری، مستقیماً از طریق عدم استقبال مردم از خرید کتاب به خودشان برمی‌گردد!

یعنی کتابی را که می‌توانند با قیمت متعادل و معقول - فرضاً - در مدت شش ماه تبدیل به نقدینگی کنند، در بیشتر از دو تا سه سال، از طریق «مبادله» و فروش‌های کلی و جزئی، به فروش می‌رسانند. همکاران ما باید باور کنند، که سود کمتر، و فروش بیشتر و سریع‌تر، بیش از گران فروختن در درازمدت، برای آنها مقرون به صرفه‌ی مادی است!! - فرض کنیم که همه‌ی ما، «تاجران کتاب» هستیم، نه «خادمان فرهنگ!!». پس عقل اقتصادی به ما می‌گوید، اگر در سال ده عنوان کتاب، چاپ و پخش کنیم، بهتر است تا ۳ یا ۴ عنوان چاپ کنیم و در فروش آن‌ها هم با مشکل روبرو شویم! این «رابط مستقیم» بود. اما ربط «غیرمستقیم» به وزارت ارشاد بر می‌گردد. یعنی به چه دلیل این وزارتخانه‌ی محترم، در ازای تسهیلاتی که به ما می‌دهد، هیچ‌گونه نظارتی بر کار ما ندارد؟

قطعاً بسیاری از همکاران - بیش از پیش - حقیر را

من به عنوان یک نویسنده، تا امروز برخورداردهای بسیاری با این مسئله داشته‌ام. قبل از انقلاب، معیارها - در شعر - مقداری کلمات خاص بود که از طرف «مراجع ویژه‌ها» به شاعران دیکته می‌شد، و حق استفاده از آنها را نداشتند. در نثر - بطور عام - ظابطه، برخوردار - حتی تلویحی - نوشتار، با منافع دستگاه حکومتی بود. یعنی نیابستی به نحوی، چیزی - مطلبی - نوشته می‌شد، که به تریح قبای حکومت برمی‌خورد!

متأسفانه - تا قبل از دوم خرداد ۷۶ - عملاً چنین شرایطی ادامه یافته بود. یعنی حتی یک کلمه نمی‌توانستید بنویسید، که به نوعی - مستقیم یا غیرمستقیم - مربوط به بعضی مسایل می‌شد. مطلقاً قصد ندارم وارد مباحثی شوم، که خارج از حیطه‌ی پرسش شما هستند. اما بنده - به طور مثال - بعنوان یک نویسنده و شاعر، حق نداشتم کلمه یا جمله‌ای بنویسم، که به نحوی - فرضاً - با عقاید رایج مذهبی، اخلاقی یا سیاسی روز، در تضاد بود!

به نظر حقیر، هرگونه ممیزی در افکار و اندیشه‌های هر متفکری - اعم از مشهور و گمنام - عملی است خلاف اخلاق دموکراتیک. پس «سانسور» به هر شکل آن مذموم است. تا فکر و نظری نشر پیدا نکند، نمی‌توان درباره‌ی درست یا نادرست بودن آن اظهارنظر کرد. وقتی فکری به جامعه داده شد، می‌تواند مورد نقد و بررسی - و حتی نفی - قرار بگیرد. و در آنصورت، قابل تعمیم بین مردم نیست!

در دستگاه وزارت ارشاد ما، عملاً کارهایی انجام می‌شد، که قبل از انقلاب، دستگاه‌های اطلاعاتی - پس از نشر کتاب - انجام می‌دادند. یعنی، پیش از ابراز، صدا را در نطفه خفه می‌کردند. به همین دلیل، مجموعه‌ی شعر من، از سال‌های دور - قبل و بعد از انقلاب - تا سال ۱۳۷۳ - زمان صدارت جناب آقای خامنه‌ی بر ارشاد - بارها ممیزی شدند، و اجازه نشر نگرفتند. نتیجه اینست که امروز، مجموعه‌های شعر من، یقیناً آن کارکرد سال‌های دهه شصت را نخواهد داشت. چرا که «هر سخن جایی و هر نکته مقامی دارد!».

در همان سال هم مجوز انتشار قبل از چاپ صادر کردند، اما «مجوز نشر» بنده، تا ابتدای سال جاری، به تعویق افتاد و کتاب‌هایم چاپ نشده باقی ماندند! اینگونه نابسامانی‌ها - به اضافه‌ی بسیار ناگفتنی دیگر - در مجموع خسارات جبران‌ناپذیری بر جریان چاپ و نشر وارد کردند. ... و اما محبت «توزیع»! امر توزیع، مهمترین بخش چاپ و نشر است. ببینید! دستگاه‌های ذیصلاح، فرضاً همه‌گونه همکاری و کمک را به ناشر و مؤلف کرده باشند. وقتی کتاب درآمد، تا زمانی که به دست مصرف‌کننده‌ی جزء نرسد، نه تنها سودی ندارد، بلکه هزینه‌های جاری ناشر را هم برمی‌گرداند. اما تا زمانی که ناشر نپذیرد، که همه‌ی ما - از مؤلف تا فروشنده‌ی جز - خادمین دست به سینه‌ی خریدار جزء - در دورافتاده‌ترین نقاط این کشور - هستیم، این مسئله حل شدنی نیست! متأسفانه از انقلاب به این طرف، هر کس به نحوی



که به پست و مقامی - حتی در مقام ناشر - رسید، خود را تافته‌ی جدا بافته‌ای از «مردم» - به مفهوم عام آن - تصور می‌کند. شخصیت‌ها قلب شده‌اند. یک کارمند جزء فلان دستگاه - تا وقتی که پشت میز کار خود نشسته است - خود را یک سر و گردن از ارباب رجوع - که اینطرف میز ایستاده است! - بالاتر می‌داند و انتظارش از «مراجعه‌کننده، تعظیم و تکریم است، تملق و ریاست. در نتیجه، بسیاری از مردم هم مظاهر به این امر شده‌اند. و برای اینکه کارشان - به هر «حیله» - راه بیفتد، خود را به آنچه صاحب قدرت - هرچند کوچک و پیش پا افتاده - می‌خواهد، ملبس می‌کند. چه از نظر ظاهر، چه از لحاظ رفتار و گفتار! ناشران ما هم بر این تصورند که چون دارای مجوزند و یارانه‌های گوناگون متداول، براساس ضوابطی کاملاً نادرست - را به آنها می‌دهند، اما به یک نویسنده، شاعر یا مترجم حتی مشهور و ارزشمند، نمی‌دهند، پس تافته‌ی جدا بافته‌ایست. بنابراین به کلی ارباب و رئیس خود را - که کسی نیست جز خریدار جزء - فراموش کرده است! و چون یقین دارد، که وزارت ارشاد، از هیچ نظری، هیچ گونه نظارتی بر کار او ندارد، پس هرچه می‌خواهد می‌کند. دستگاه و مرجع فریادرسی هم عملاً وجود ندارد. به این نمونه عامی که می‌دهم، به دقت توجه کنید:

من - بعنوان ناشر - تنها کسی هستم که از نظر وزارت ارشاد، صلاحیت چاپ کتاب دارم، پس مؤلف، شاعر یا مترجم، - برخلاف زمان آقای خاتمی - حق چاپ اثر خود را ندارد. بنابراین، ناچارست که به من مراجعه کند! من هم، از آنجا که می‌دانم - هیچ نظارتی بر کارم نیست، کتاب فلان شاعر، یا نویسنده‌ی جوان و تازه کار را - که عملاً ارشاد به من حواله داده است - با هزینه‌ی خود او، و با استفاده از تمام امکاناتی که - تنها به دلیل داشتن کارت انتشاراتی - در اختیارم گذاشته‌اند، به نفع خودم - نه مؤلف - استفاده می‌کنم. چگونه؟ نخست این که کمترین توجهی به محتوای اثر - از هیچ نظری - ندارم. گاهی حتی سواد آن را ندارم، که نوشته یا شعری را بخوانم. پس قراردادی می‌بندم و کتاب را چاپ می‌کنم و تمام یارانه‌هایی را هم که به صورت جنسی و نقدی - یعنی وام‌های بانکی - می‌گیرم، به نفع خود به کار می‌بندم، و کتاب را - از هر لحاظ - با قیمت‌های غیرواقعی - یعنی براساس بازار آزاد کاغذ، زینک، فیلم، مقوا و غیره در یک صورت حساب بدون نام و مهر و امضای خود، تحویل صاحب اثر می‌دهم. آنها هم که اکثراً جوان، بی‌تجربه و نسبت به مسائل چاپ کاملاً ناآگاهند - اجباراً - می‌پذیرند و در مواردی - حتی با قروش وسایل ضروری زندگیشان، یا وام‌های با بهره - هزینه‌ی کتاب خود را به من می‌پردازند. چرا که «مال» در اختیار منست و تا تسویه حساب نکنند، به آنها نمی‌دهم. در نتیجه کتابی که با استفاده از کمک‌های ارشاد - و با قیمت تمام شده‌ی اصطلاحاً دولتی - امروز در هر صفحه، حداکثر صفحه‌ای ۱۰ تا ۱۲ ریال تمام می‌شود، برای مؤلف، صفحه‌ای ۳۰ تا ۴۰ ریال قیمت می‌زنم و تحویلش می‌دهم. حالا، او می‌ماند و قروش کتابش!

اما لازم است، قبل از ادامه‌ی این خط سیر، مطلبی را هم بگویم. موضوع پخش یا توزیع کتاب، از نظر موزع، در دو مسیر مختلف باید بررسی شود. نخست، روش‌هایی هستند، که بین «ناشر» و «موزع» اعمال می‌شوند. شرکت «آذیلا» احتمالاً تنها موزعی است، که مطلقاً با تهران کار نمی‌کند. و تنها به پخش کتاب‌های «انحصاری» مشغولست. به این صورت که با ناشران مختلف قراردادهایی - شفاهی یا کتبی - می‌بندد، که پخش کتاب‌های خود را، برای شهرستان‌ها - منحصراً - به آن شرکت واگذار کند. تخفیف معمولی، برای این کار، ۳۵٪ از بهای مصرحه در پشت جلد کتابهاست. از این مبلغ، ۲۰٪ به فروشندگان شهرستانی، ۵٪ هزینه‌ی بسته‌بندی و ارسال و ۱۰٪ هم

سود شرکت است، این روال عادی ماست، که شامل موضوعات مختلف، از کتابهای کودک گرفته، تا رمان، فلسفی، علمی، تاریخی و حتی دانشگاهی را در بر می‌گیرد. اما از آنجا که وزارت ارشاد هیچ گونه نظارتی را بر کارکرد ناشر اعمال نمی‌کند، و ناشر هر قیمتی را که بخواهد بر کتاب می‌گذارد، تدریجاً این روند منطقی، در حال به هم خوردن است! «چرا؟» زیرا وقتی ناشری کتابی را که فرضاً یک صد صفحه‌ی آن - در قطع رقعی - ۱۲۰۰ ریال تمام شده، شش هزار ریال قیمت می‌گذارد، و کتاب را هم نمی‌تواند بفروشد، اگر ۵۰٪ هم به موزع تخفیف بدهد، باز در هر جلد، ۶۰۰ ریال سود خالص دارد. در نتیجه مبنای کار خود را بر این می‌گذارد، که تمام تیراژ را، یک جا با درصدهایی - حتی از این بالاتر - به یک موزع بفروشد و چک‌های طولی‌المدت او را، در بازار بکار بیندازد و به سراغ چاپ کتاب دیگری برود. این یکی شگردهای ناشرانی است، که کتاب‌هایشان در شهرستان‌ها، پشت و انتهای یا کامیونت‌های مسقف، با ۳۰ تا ۴۰٪ قیمت پشت جلد، حتی تک فروشی می‌شوند! فلاکت کتاب را ببینید! من - شخصاً - در «ماهشهر» کتاب‌های تازه چاپ سال گذشته را، از یک چنین فروشنده‌ی دوره‌گردی، با ۴۰٪ تخفیف، و چک‌های شش ماهه، خریداری کردم!

راه دیگری که موزعان و ناشران به آن رجوع می‌کنند، مبادله‌ی کتاب است، به این صورت که تعدادی کتاب را - بعد از انتخاب - می‌دهند و تعدادی می‌گیرند. حال سود کسی که قیمت پشت جلد کتابش بیشتر است، طبعاً افزون‌تر خواهد بود. و این یکی از معضلاتی است که از پایین آمدن قیمت کتاب، جلوگیری می‌کند!

چگونه؟

«نشر آذربان» دو عنوان کتاب کودک را مجوز نشر گرفته و چاپ کرده است. یکی از آنها در ۲۰ صفحه، و دیگری در ۳۶ صفحه در قطع خستنی است. با کاغذ خارجی و جلد و متنی کاملاً رنگی، تصمیم بر این بود که بیست صفحه را ۲۰۰۰ و سی و شش صفحه را ۲۵۰۰ ریال قیمت بزنیم. با توجه به تیراژ ۱۰۰۰۰ جلدی آن، سود عادلانه را هم برای ما داشت. اما وقتی متوجه موضوع «مبادله» شدم، دریافتم که اگر ۱۰ عنوان از اینگونه کتاب‌ها چاپ و با این قیمت‌ها وارد بازار کنیم، در عرض کمتر از یکسال، ورشکسته خواهیم شد، چرا؟. زیرا باید یک کتاب ۲۰ صفحه‌ی کودک را بدهیم، و یک جلد کتاب ۸ تا ۱۲ صفحه‌ی کودک را بگیریم! در مورد کتاب‌های بزرگسال نیز - براساس برآوردی که قبلاً عرض شد - اگر بنده کتاب رقعی را صفحه‌ای ۱۵ ریال - یعنی یکصد صفحه، ۱۵۰۰ ریال - قیمت بزنم، باید ۳ جلد از چنین کتابی را به همکاران بدهم و یک جلد کتاب با همان حجم را به قیمت ۴۵۰۰ ریال بگیریم! در نتیجه مجبور شدم، کتاب کودک ۳۶ صفحه‌ای را به دو جلد ۲۰ و ۱۶ صفحه تقسیم، و یکی را ۲۵۰۰ و دیگری را ۲۰۰۰ ریال قیمت بگذارم، تا بتوانم در برابر همکاران، مقاومت کنم!

عیب از کجاست؟

● خودتان بفرومایید؟

عدم نظارت وزارت ارشاد - از یک طرف - و وجود ذهنیت زمان آقای «میرسلیم» در ناشران - از طرف دیگر! - باید پذیرفت که وزارت ارشاد در دو سه سال اخیر، کمال



کار می‌کنند، بنا به دلخواه عاملان آنها تعیین شود؟ در کدامیک از کشورهای دنیا، چنین شرایطی بر تولید کتاب حاکم است؟ به چه علت نباید تعرفه‌ای برای چاپخانه، لیتوگرافی و صحافی وجود داشته باشد؟

● می‌دانیم که این شرایط نامطلوب بر روابط کلی - از تولید تا عرضه کتاب - حاکم است. به نظر شما چگونه می‌توان این روابط را قاعده‌مند و تابع ضوابط خاص نمود، تا قیمت کتاب و عرضه و توزیع آن، تحت قوانین خاصی درآیند، و خواننده - یا به قول شما مصرف‌کننده - بهتر به خریدار رغبت پیدا کند؟

در این رابطه، سه بروسی کاملاً به هم پیوسته را باید در نظر گرفت. ۱- تألیف، ۲- چاپ، که مستقیماً مربوط به ناشران است. ۳- توزیع. این سه مقوله، کاملاً به یکدیگر متصلند و قابل تفکیک نیستند. چرا که اگر بخواهیم مستقلاً در مورد بخش - یا توزیع - حرف بزنیم، ناچار به جایی می‌رسیم که باید بدانیم چرا کتاب با این قیمت، یا به این شکل ظاهری درآمده است؟ اینجا به بحث ناشر کشیده می‌شویم... اخیراً کتابی را برای توزیع به من نشان دادند. ۱۲۵ صفحه‌ی وزیری با کاغذ پارس و جلد مقوای معمولی. محتوای کتاب مجموعه‌ی شعرهای یک آدم کاملاً ناشناس بود، که فکر می‌کرد شاعر است! آورنده‌ی کتاب - که از بستگان شاعر هم بود - می‌گفت یک میلیون و سیصد هزار تومان، برای چاپ آن، به یک انتشاراتی بسیار قدیمی و معروف وجه نقد پرداخته است. قیمت پشت جلد این کتاب ۸۵۰۰ ریال بود. یعنی دقیقاً هر صفحه بیش از ۷۰ ریال. چرا؟ زیرا ناشر، وقتی یک میلیون و سیصد هزار تومان از کسی پول گرفت و ۱۲۰ صفحه کتاب برای او چاپ کرد، یعنی برای هر جلد از ۳۰۰۰ نسخه، ۴۳۳ تومان حساب درآورده است. بنابراین، از آنجا که می‌داند عرفاً باید قیمت تمام شده را ضربدر ۲ و قیمت‌گذاری کند، لطفاً و با گذشت و فداکاری، به جای ۸۶۶ تومان، به خواننده رحم کرده، و قیمت ۸۵۰ تومان را، - احتمالاً با خواهش و تمنا - به مؤلف تحمیل کرده است!!

تا اینجا مسئله - ظاهراً - کار ناشر تمام شده؛ پولش را گرفته و ۳۰۰۰ جلد کتاب را به فرض اینکه کاملاً بی‌عیب هم چاپ شده باشد - به مؤلف تحویل می‌دهد! و حالا اوست که با شوق بسیار، دنبال فروش

کتاب چاپ شده‌اش، تک تک کتابفروشی‌های معتبر و نامعتبر را زیر پا می‌گذارد. و اگر چند نفری - از روی دلسوزی - تعدادی را به رسم امانت بگیرند، واقعاً باو لطف کرده‌اند. و چنین است که می‌بینیم کتاب‌هایی که از سال‌های ۷۳ به بعد چاپ شده‌اند، تقریباً در حدود تیراژ اولیه، برای بخش به موزعین، ارائه می‌شوند. و چون بر هیچ یک از مراحل چاپ و نشر، ضابطه‌ای حاکم نیست، - هیچ دلیلی وجود ندارد، که در مرحله توزیع، از موزعین بخواهیم تا «انصاف» و «عدالت» و «مسئولیت فرهنگی!» را رعایت کنند.

یکی از همکاران ما، چند سال پیش کتابی را از طریق واسطه‌ای به ما عرضه کرد. رمان خوبی است از یک نویسنده‌ی گمنام ایرانی. من کتاب را خواندم، هم شیوه‌ی نگارش و هم موضوع جالب بود. کتابی را که ۲۹۰۰ ریال قیمت خورده بود، پیشنهاد من - در کمال بی‌انصافی - ۵۰٪، یعنی ۱۴۵۰ ریال بود. خریدیم و هنوز هم به بخش آن در شهرستان‌ها مشغولیم. پس از مدتی کاشف به عمل آمد که موزع قبلی، هر جلد را به مبلغ ۵۰۰ ریال از مؤلف بیچاره خریده است! من اطمینان دارم، که آن نویسنده‌ی باذوق و هنرمند، برای همیشه، قید نوشتن و چاپ کتاب را زده است، و معلوم نیست الان به چه کاری - غیر از نوشتن - اشتغال دارد!! خوب! به چه دلیل باید امروز هم - که ما دم از دموکراسی و قانون‌مندی و پیرو ضوابط بودن می‌زنیم - همچنان در رابطه با مسئله‌ی کتاب، از سیاست دروازه‌های چهارطاق! استفاده کنیم؟

بنابراین و باتوجه به آنچه اختصاراً - و فهرست‌وار - بیان شد، من بعنوان ناشر، ادعا می‌کنم، که امروز می‌توانیم، کتاب‌هایی را که با تسهیلات وزارت ارشاد چاپ می‌کنیم، دقیقاً با نصف قیمتی که همکاران ما عرضه می‌کنند، به بازار بفروشیم. ضمن اینکه سود معقول و منطقی خود را نیز در حد اوایل دهه‌ی هفتاد - محفوظ بداریم. و اگر قرار باشد این روال نابسامان، همچنان ادامه پیدا کند، مطمئن باشید که وضعیت چاپ و نشر، به شدت وخیم‌تر و نابسامان‌تر خواهد گردید. چرا که تا ناشران ما بفهمند، کار نشر یک «امر فرهنگی» است، و گاهی - حتی - لازم است روی یک کتاب خاص، متحمل مختصر زبانی هم بشوند، کار فرهنگی، تماماً بخاطر کسب درآمد نیست. حداقلی از این مقوله را، باید به حساب معنویاتی نظیر خوشنامی، افتخار ناشر بودن، ماندگاری حاصل کار یک ناشر در طول قرون و اعصار آینده، ارزشمند بودن پرورش شاعران، مترجمان و نویسندگان جوان و غیره گذاشت.

اما آیا تمامی ناشران ما - که امروز با ضوابطی چون مدارک کارشناسی مجوز می‌گیرند - دارای چنین طرز فکرهای اخلاقی و فرهنگی هستند؟ آیا وزارت ارشاد در هنگام صدور مجوز، حتی یک مصاحبه‌ی کارشناسانه با متقاضیان داشته است، تا دریابد اصولاً به چه دلیل فلان خانم یا آقای لیسانسیه‌ی - مثلاً - کشاورزی، به دریافت «مجوز انتشاراتی» علاقمند شده است؟!.

همکاری را با ناشران داشته و دارد. یعنی چه از لحاظ صدور مجوزهای مختلف - که امروز حداکثر یک هفته است - و چه از حیث تأمین کاغذ، در حد امکانات خود کمک می‌کند. اما ناشران، از تمام این امکانات، تنها به سود خود استفاده می‌کنند، نه مصرف‌کننده. بنابراین فرض کنیم که چند ناشر دیگر هم با من همفکر باشند. آیا می‌توانیم در برابر خیل دیگر ناشران مقاومت کنیم؟ مطلقاً! پس اجباراً باید ما هم مانند آنها عمل کنیم و قیمت‌های خود را با ایشان هماهنگ سازیم.

● به نظر شما چاره چیست؟

من معتمد، وزارت محترم فرهنگ و ارشاد اسلامی، می‌تواند به راحتی. و بدون این که حتی کمترین هزینه یا زحمتی برای خود ایجاد کند - تنها با یک محاسبه‌ی ساده - و براساس فاکتورهای قیمت‌های موجود - ارزش واقعی هر کتاب را بر مبنای قطع، نوع کاغذ و جلد، مشخص کند. و تعرفه‌ای برای این کار بنویسد. این گونه تعرفه‌ها، از زمان‌های بسیار قدیم - حدود چهل سال پیش - نیز وجود داشته‌اند. خود وزارت ارشاد نیز تا چند سال پیش، چنین تعرفه‌ای داشته است. قیمت کاغذ + فیلم + زینک + اجرت لیتوگرافی + جلد و صحافی، کل قیمت تمام شده را مشخص می‌کند. سود ناشر + حق التألیف + درصد توزیع، روی هم رفته کلیه‌ی هزینه‌های یک کتاب هستند. آیا نمی‌شود چنین محاسبه‌ی ساده‌ای را - با درصد اندکی بعنوان هزینه‌های متفرقه - انجام داد؟

آیا صحیح است که اجرت‌های کار چاپخانه، لیتوگرافی و صحافی، که همه‌ی آنها زیر نظر آن وزارتخانه



بهترین زبان گوئی شعر جهانست - بهر دستنوشته‌ای که زیر یکدیگر نوشته شود، می‌توان کلمه‌ی شعر را اطلاق کرد؟. به نظر من، نباید درین مبحث وارد این مقوله شد، چرا که بحثی است کاملاً تخصصی و فنی، و اگر شما لازم بدانید، می‌توانیم در یک گفتگوی دیگر، انحصاراً باین مقوله بپردازیم و درباره‌ی آن صحبت کنیم. ولی مصاحبه‌ی امروز - ظاهراً - در رابطه با کار کتاب و توزیع آن است، بنابراین، در شرایط دیگری باید به آن پرداخته شود. اما ماحصل این داستان، اینست که شعر جوانان، مشتری و خریدار - حداقل در حیطه‌ی فعالیت بسیار گسترده‌ی ما در سطح کشور - ندارد، لیکن این، بدان معنی نیست که هیچ خریداری، در هیچ شهری نیست! «شعر نو» شاعران گمنان ما، در چند شهر، طرفدارانی دارد. نمی‌دانم لازم هست اسامی آنها را بگویم؟

● اشکالی ندارد. بفرمایید.

از شهرهایی که تقریباً سفارش «شعر نو» داشته‌اند، «رودسر»، «لاهیجان» و «رشت» - در استان گیلان. «ماهشهر» و «دزفول» - و کمی هم «مسجد سلیمان» - در خوزستان. و یکی دو شهر دیگر هم در لرستان، توجه داشته باشید که چون شرکت ما، کتاب‌های «انحصاری» پخش می‌کند، یعنی در واقع کتاب‌های ما را - تقریباً - از دیگر همکاران مان نمی‌توانند تهیه کنند، ما، از این «اهرم» برای «تحمیل» کتاب‌های جوانان شاعر، استفاده می‌کنیم! بخصوص در مواردی، شخصاً با کتابفروشان شهرستانی بحث، و به سود اینگونه شاعران، ذهن آنها را متوجه

بفرستیم. معمولاً چنین پیشنهاداتی را با خوشحالی و علاقه می‌پذیریم، و برای آنها از ۳ تا ۵ جلد کتاب‌های شعر نو - از مرحوم اخوان ثالث تا جدیدترین شاعر جوانی که کتابش را پذیرفته‌ایم - با تحمل زحماتی که جزء حرفه‌ی پخش کتاب هستند، برایشان می‌فرستیم، چند روز بعد، همان آقا زنگ می‌زند و می‌گوید ما از شما «شعر نو»!! خواستیم. چرا چنین کتاب‌هایی را فرستاده‌اید؟. و اگر بپرسیم مگر آنها «شعر نو» نیستند، خواهد گفت که «شعر نو» از نظر او «فروع فرخزاد» و «مهدی اخوان ثالث»، «احمد شاملو» و «سهراب سپهری» است. فرضاً اگر «سیمین بهبهانی» و «منوچهر آتشی» هم باشد، عیبی ندارد!... و بالاخره، باینجا می‌رسیم، که تمام کتاب‌های «شعر نو» جوانان ناشناخته را، پس می‌فرستند، حال تصور کنید، کتاب‌هایی که دوبار بسته‌بندی شده و یکی دو هزار کیلومتر مسافت کرده‌اند، مجدداً باینجا برمی‌گردند! این در حالیتیست که اگر تعدادی از آنها، از حیض انتفاع نیفتاده باشند، ما باید خستود هم باشیم!

● به نظر شما، راهکار اینکه شاعران و نویسندگان جوان شناخته شوند، چیست؟

موضوع نویسندگان، به دلیل محتوایی، با شاعران جوان فرق دارد. شرکت ما، در مورد توزیع کتاب‌های نویسندگان جوان، مشکل قابل طرحی ندارند. اما در مورد شعر، مسئله برمی‌گردد به «زبان مستقل شعر فارسی» و اینکه آیا آنچه اینگونه شاعران می‌نویسند، شعر هست یا نه؟. و آیا در زبان فارسی - که به قول «ادوارد براون»

نه در همین جا به عرض مسئولین محترم - که خدمت تمامشان هم ارادت دارم - می‌رسانم، که دریافت مجوز، و تسهیلات ارشاد تنها به خاطر سهل‌الوصول بودن آن - که پس از دریافت می‌تواند وام‌های چند میلیونی نیز بگیرد - مورد علاقه‌ی عده‌ای از ناشران تازه است، تا با وام بانکی، پیکانی و تلفن همراهی بخرند... و رفته رفته سری میان سرها درآورد، نمونه بسیار است! و چون تهیه‌ی کتاب کودک، - از هر نظر - آسان است، معمولاً به سراغ کتاب‌های «حسنی» و «اکیوسان» و «قلی...» می‌روند. که نه محتوای آموزنده‌ای برای کودک دارند و نه ارزشی برای والدین کودک. و چون بر تمامی پروسه - از تألیف، تصویرگری، ویرایش، شعر، چاپ و... - نیز ضابطه‌ای حاکم نیست، ۸ صفحه‌ی خشتی را - در ماه جاری - ۲۰۰۰ ریال قیمت می‌زنند. یعنی دقیقاً هر صفحه‌ی کتاب خشتی کودک ۲۵۰ ریال!!، و چون «جماعت، هم‌رنگند»، «بهشتی» بین‌شان فراهم آمده که در آن، «کسی را با کسی کاری» نیست!

دوم مسئله‌ی توزیع است، که بر می‌گردد به سؤال اصلی شما. یعنی چرا همکاران مؤزَع ما، از پذیرفتن کتاب‌های جوانان نوبا - که بعضاً هنرمند هم هستند - خودداری می‌کنند.

با ذکر یک مثال زنده - که مدارک آن نیز قابل عرضه است - مسئله را روشن می‌کنم: فرض کنید آقای از «سراوان» به ما زنگ می‌زند، و ضمن درخواست کتاب، از ما می‌خواهد که کتاب‌های «شعر نو» هم برایش

مسائل ذریعاً، با مقوله‌ی «شعرنو» می‌کنم. به طوری که در یکی دو سال اخیر، توانسته‌ام تدریجاً سفارشات مختصری هم در رابطه با «شعر نو» و «رمان نوجوانان» داشته باشیم. آخرین حرف من، به همکاران شهرستانی، معمولاً اینست که: اگر نفروختید، پس بفرستید!

● در رابطه با پخش کتاب، سؤال من اینست که نسبت به زمان‌های پیش از انقلاب چه تغییراتی کرده است؟

توجه کنید: مؤسسه‌ی «پنگوئن» در انگلیس، از ناشران به نام اروپایی است. این مؤسسه، برای خود تشکیلاتی دارد، که تمام کارها را از تحویل دستنویس تا پخش - انجام می‌دهد. یعنی کلیه‌ی کارهای ویراستاری، حروفچینی، صفحه‌بندی، طراحی جلد، لیتوگرافی، چاپ، صحافی و پخش را، راساً انجام می‌دهد. در ایران - فکر نمی‌کنم - چنین مؤسسه‌ای وجود داشته باشد، شاید «امیرکبیر» سابق با توجه به اینکه چاپخانه‌ی «سپهر» را هم داشت، احتمالاً در صدد ایجاد چنین تشکیلاتی بود. اما دولت انگلیس در رابطه با نظارت بر کار کتاب، هیچگونه دخالتی ندارد. چرا که در آنجا، به دلیل سوسیالیزه شدن اقتصاد و جا افتادن آن در تمام سطوح جامعه، هر چیز به جای خود استوار است. یعنی «بازار آزاد» بر تولید، تهیه و توزیع حاکم است. و این روابط آزاد، موجب ایجاد رقابت در عرضه و تقاضاست. در نتیجه به ندرت با کمبود یک نوع کالا - فرضاً کاغذ - روبرو می‌شود.

از طرفی در آن کشور، به هیچ وجه نوسانات اقتصادی - بویژه ارزهای خارجی - هرگز آنچنان نیستند که یک شبه کسی را به عرش اعلا برساند، یا به خاک سیاه بنشاند! باین شرایط «ثبات اقتصادی» می‌گویند. وقتی ثبات اقتصادی و ثبات ارز پدید آمد، و محصولات داخلی نیز - که ما امروزه خود تولیدکننده‌ی بسیاری از اقلام کاغذ هستیم - از لحاظ کیفی، پاسخگوی نیازهای داخلی بودند، اولاً اتکاء به خارج کم می‌شود، و ثانیاً رفع نیازها، به سادگی انجام می‌گیرند، و در نتیجه می‌بینید کتاب و البته مطبوعات - چنان ارزان و فراوانند که هیچ وسیله‌ی نقلیه‌ی عمومی را نمی‌توانید سوار شوید، که روی صندلی‌های آن، یکی دو کتاب خوانده شده توسط مسافران قبلی، باقی نمانده باشد. تقریباً در تمام اروپا، «کتابخانه‌ی شخصی» داشتن، یک امر کاملاً نامتعارف است، و تنها نخبگان ادبی، اساتید دانشگاه‌ها و نویسندگان هستند که در رشته‌ی موردعلاقه‌ی خود، کتابخانه‌ی شخصی تشکیل می‌دهند. ۸۰٪ کتاب‌های رمان، شعر، ادبیات کودک، نقد و غیره، در قطع جیبی و با نامرغوب‌ترین کاغذ و کمترین قیمت و صلابت در تیراژهای میلیونی - چاپ و نشر، و پس از مطالعه، رها می‌شوند.

بنابراین نمونه‌ی کوچک، پیداست که ما تا رسیدن به آن مرحله، راه بسیار درازی در پیش داریم. قبل از انقلاب - و بعد از پیدایش مؤسسه «کتاب‌های جیبی» - چند سالی چنین روندی در حال پیدایش بود، ولی به دلیل عدم ثبات کار در روابط اقتصادی بومی و بین‌المللی، در اوایل دهه‌ی پنجاه، تقریباً این موضوع منتفی شده

بود.

اما پاسخ این سؤال، که: «مسئله‌ی توزیع نسبت به قبل از انقلاب، تغییری داشته است؟»، باید عرض کنم: بله! ما امروز تعداد نسبتاً زیادی موسسات پخش کتاب در تهران، و بعضی شهرستان‌های بزرگ داریم، که شغل شان - منحصراً - توزیع کتاب در تهران و شهرستان‌ها است.

اما پیش از انقلاب، من چنین موسساتی را نمی‌شناختم. چرا که - قبلاً توضیح دادم - هر ناشر، راساً اقدام به ارسال کتاب‌های منتشره‌ی خود می‌کرد. زیرا اولاً تعداد ناشران کم، و مراکز آنها هم عمدتاً در خیابان جمهوری فعلی - و تعدادی هم در خیابان «ناصر خسرو» - بود و ثانیاً تیراژ و عناوین کتاب‌ها به این گستردگی نبودند.

کسانی که سال‌های دور را به یاد دارند، خاطره «کتاب‌های کیلویی!» را فراموش نکرده‌اند. یکی از ترجمه‌های خود من، در کنار «بینوایان» - ترجمه‌ی مرحوم «حسینقلی مستعان» به صورت کیلویی ۱۰۰ ریال فروخته شد! و ناشری که مبلغ این ابتکار بود، از همین طریق، در زمره‌ی ناشران بزرگ و معروف درآمد! حال خود به مقایسه بپردازید.

البته از دید جمعیت، وسعت شهرها، گسترش دانشگاه‌ها، حضور ضروری دختران روستاها در مدارس ابتدایی و دبیرستان و دانشگاه، اشاعه‌ی فرهنگ روزنامه‌خوانی - به ویژه در سال‌های اخیر - گسترش کتابخانه‌های عمومی در تمامی شهرها و شهرستان‌ها و کاهش بیسوادان از طریق سوادآموزی بزرگسالان پیسواد و غیره، در بالا رفتن سطح فرهنگ عمومی بسیار مؤثر بوده است، و متأسفانه باید گفت، نشر کتاب، به این زودی‌ها نمی‌تواند، به این سطح - حتی - نزدیک شود.

با این حال باید امیدوار بود که در مجلس ششم، به یمن حضور زنان و مردان با فرهنگ در رکن قانون‌گذاری جامعه، تمهیداتی برای ارتقاء سطح فرهنگ کتابخوانی اندیشیده شود و وزارت محترم فرهنگ و ارشاد اسلامی نیز، در این زمینه از افکار نو و پیشنهادات سازنده‌ی ناشران فرهنگ دوست به خوبی استقبال کند، تا این فاصله‌ی بعید، کوتاه‌تر گردد.

● به نظر شما، ایجاد موسسات متحد، برای پخش کتاب مفید فایده هستند؟ مثل «پکا»؟

البته. بنده در سال ۱۳۷۳، طی نامه‌ای، طرح چنین مؤسسه‌ی گسترده‌ای را به وزارت ارشاد وقت، فرستادم. و امیدوار بودم مسؤولان مربوطه، حداقل برای شنیدن پیشنهاد من، موضوع را مطرح کنند. من، در آن پیشنهاد، از اداره‌ی چاپ و نشر خواستم تا گروهی از ناشران تهرانی را گردآورده، و به کمک آنها مؤسسه‌ای را پایه‌گذار، که تمام آثار چاپ شده در سراسر کشور را، به شکلی منسجم، برای تمام کتابفروشان تهران و شهرستان‌ها بفرستد. پیشنهاد من این بود که سرمایه‌ی اولیه را وزارت ارشاد بدهد، و ادامه‌ی کار را به هیأتی که مدیریت مؤسسه را عهده‌دار خواهد شد، بسپارد. و حتی امکان صدور کتاب

به دیگر کشورها را نیز، برای آن پدید آورند. اما متأسفانه هیچ پاسخی دریافت نکردم.

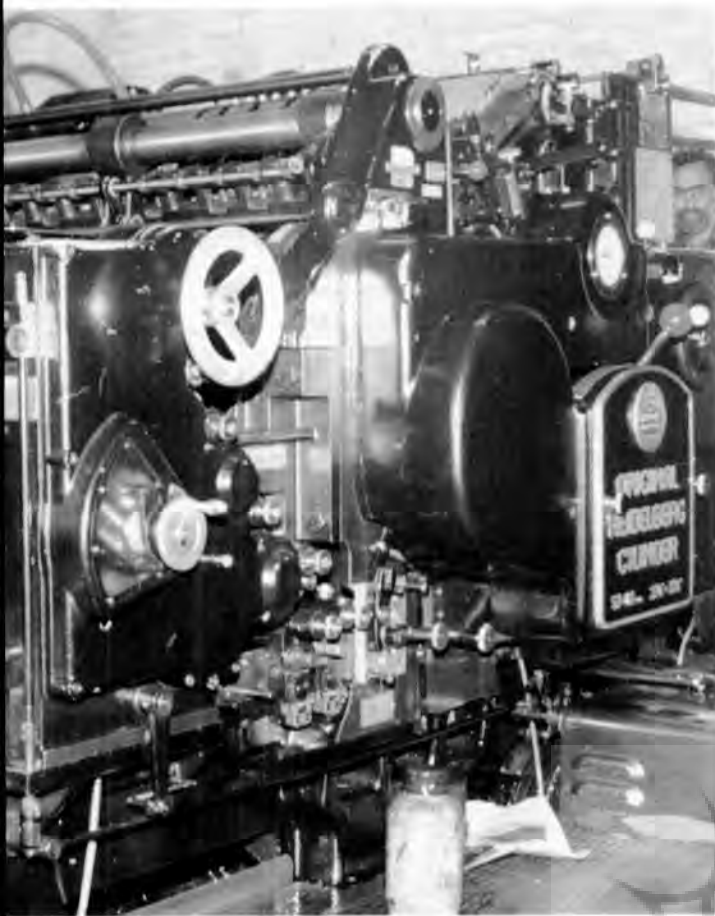
بهرحال امروز موسساتی نظیر «پکا» شدیداً موردنیاز معضل کتاب هستند. و درست است که جمع شدن تعدادی ناشر می‌تواند کمک خوبی در این زمینه باشد، ولی به عقیده‌ی من، وزارت ارشاد باید عملاً، دست از فروش انحصاری کاغذ، فیلم و زینک بردارد، و به رسالت اصلی خود - یعنی ارشاد! - بپردازد. این وزارت - از ابتدا - تنها برای «ممیزی محتوایی» کتاب وارد عمل شد، و برای اینکه بتواند راه تنفسی ناشران را در اختیار بگیرد، ضوابطی را مدنظر گرفت، که کمترین ارتباطی با رسالت واقعی آن (= فرهنگ و ارشاد) نداشت.

به نظر من علت هم این بود، که در دهه‌ی اول انقلاب، «گزینش» مدیران اجرایی این وزارتخانه، ته بر اساس خط و ربط فرهنگی، بلکه بر پایه‌ی اندیشه‌های جاری سیاست دولت‌های وقت، انجام می‌پذیرفت. بدین معنی که وزیر و مدیران کل - و حتی معاونین آنها - نه به دلیل فرهنگی بودن و فرهنگی اندیشیدن، بلکه به خاطر هم فکر و هم جناح بودن با آقایان وزیری که خود نیز با همین معیارهای نادرست انتخاب شده بودند، مصدر کار می‌شدند. نتیجه‌ی تأسف‌آور این شد، که گروهی از همان افراد، با استفاده از موقعیت و رانت‌های موجود، خود تبدیل به کاسبکارانی شدند که با عنوانی چون ناشر، چاپخانه‌دار، صحاف و کاغذ فروش، بیشترین وقتشان مصروف امور خارج از وزارتخانه شده بود...

اما امروز که افراد صاحب فکری مثل وزیر، و مدیران کل با فرهنگی - که به دلایل شخصی از ذکر نام‌شان خودداری می‌کنم - بر این مجموعه گمارده شده‌اند، به راحتی می‌بینیم که دیدگاه‌ها، معیارها و نقطه نظرات پذیرش‌ها و ردها، به طور ریشه‌ای تغییر کرده‌اند. و به همین دلایل ساده است، که هر روز بر تعداد مراجعین ادارات مربوط به چاپ و نشر و صدور مجوزهای گونه‌گون افزوده می‌شود. سیاست‌های فرهنگی آقای مهاجرانی - که در واقع مجری منویات ریاست جمهوری است - به مرور بطرف کاملاً فرهنگی و ارشادی شدن این وزارتخانه‌ی بسیار مهم و اساسی - در سطح جامعه - پیش می‌رود. و من تقریباً یقین دارم، که طی یکی دو سال آینده، سیاست واگذاری همه‌ی امور مربوط به چاپ و نشر، به عهده‌ی ناشران - یا اتحادیه‌ی ناشران - انجام خواهد شد. و فکر می‌کنم با هماهنگی وزارتخانه‌های صنایع و بازرگانی، تدریجاً دست از فروش کاغذ و فیلم و زینک هم برخواهد داشت!

● به نظر شما - در این مرحله از مصاحبه - رسالت اصلی وزارت ارشاد، چه باید باشد؟

قبل از انقلاب که سیاست اقتصادی کشور، به صورت دروازه‌های باز اداره می‌شد، و رقابت در تمامی بازارهای ایران فعال بود، «وزارت فرهنگ و هنر» جز در ارتباط با مسایل کاملاً «فرهنگی»، هیچگونه دخالتی در کار نشر نداشت. و سانسور هم - معمولاً - پس از چاپ و انتشار اعمال می‌شد. (مثل زمانی که کتاب‌ها را اجازه‌ی نشر



می‌دادند، و بعد کتابخانه‌ها را، به خاطر فروش آن، آتش می‌زدند!». به نظر حقیر، اگر این وزارت خانه، فردا به رسالت فرهنگی خود - در زمینه‌های ارشادی - برگردد، سال‌ها دیر کرده است!

نیروهای بالقوه‌ی ارشاد، باید به صورت فعالیت در زمینه‌ی رفع مشکلات اساسی فرهنگی، مانند توجه و اصرار در بهبود وضع ویرایش، ترجمه، زبان نوشتاری نویسنده یا مترجم، تصاویر و محتوای کتاب‌های کودک، موضوعات و بیان نویسندگان رمان فارسی، زبان و محتوای مجموعه‌های شعر و... به فعل درآیند.

می‌خواهم بگویم که وزارت ارشاد، متعهد، مکلف و موظف است مسائل نگارشی را، به طریقی متمایز کند، که ناشران را وادار به ویرایش کتاب‌های ارائه شده کند. قبلاً اشاره کردم، که سیاست واگذاری «همه‌ی امور مربوط به چاپ و نشر» به ناشران، هدف بسیار خوبی است، اما این وزارتخانه - بعنوان متولی امر فرهنگ - نباید مسائلی مربوط به زبان فارسی را هم به ناشران واگذارد. بخصوص که بیشتر ناشران ما، صلاحیت مداخله در این امور را ندارند!

این وزارتخانه، حداقل در امور «ویرایش»، «تطابق ترجمه و متن»، «زبان شعری شاعران نوپرداز» و کارهایی از این دست، نباید بار مسئولیت را به عهده‌ی کسانی بگذارد، که - اگر نه به طور مطلق - ولی به طور نسبی صلاحیت ورود به اینگونه مقولات را ندارند. بازبینی کتاب - قبل از چاپ - به نظر حقیر فعلاً ضروریست. زیرا یقیناً در شرایط سیاسی حاکم امروز، نمی‌توان اعتقادی به «آزادی مطلق» مؤلف یا ناشر داشت. چرا که بعد از چاپ و انتشار، تمام سرمایه‌ی ناشر را به خطر می‌اندازد! بنابراین، در مرحله‌ی «بازبینی پیش از چاپ»، می‌توان نگاه ویرایستارانه را نیز بر دیگر «نگاه‌ها» افزود. و این مسئله، کمترین هزینه‌ای را برای آن وزارتخانه و مؤلف - که ظاهراً ارشاد حامی اوست - ندارد. بلکه، مشکلی بر دیگر مشکلات ناشر می‌افزاید! با این توجه، که این مشکل سازنده و خیر و مبارک است. یعنی خدمتی است به حفظ اصالت، زیبایی و توانایی‌های زبان مادری همه‌ی ما. زبانی که «زبان شعری دنیا» لقب گرفته است. اما مسئله اینجاست که آیا وزارت ارشاد، افرادی را که دارای ویژگی‌های مختلف فکری و فنی بازبینی این آثار را داشته باشد، در اختیار دارد؟ آیا کسی را دارد که خود «رمان‌نویس» متبحری باشد تا بتواند رمان‌های مختلف را «بررسی»، و به شکل «سطری» و «پاراگرافی» به آن نگاه نکند؟

لطفاً دقت کنید! بررسی یک کتاب «فیزیکی» کارشناس فیزیک و بررسی یک کتاب «زیست‌شناسی»، یک کارشناس زیست‌شناسی می‌خواهد. در این موارد، هیچ کمبودی نداریم. اما در زمینه‌های هنری، مثل رمان، شعر، نقد ادبی و ویراستاری، چه کسانی را داریم؟ آیا بر سران وزارت ارشاد - اعم از خانم‌های خانه‌دار و آقایان شاغل - واقعاً چنین صلاحیتی را حائزند؟ اگر از من سؤال کنید، می‌گویم خیر. ندارند!

من رمانی دارم، به نام «نفتی‌ها»، که شرح وقایعی است، که طی ۱۶ سال اولیه‌ی زندگی‌م، در بحبوحه‌ی جریان «انقلاب نفت» در جنوب ایران، اتفاق افتادند. داستان از زبان کودکانه و دید بسیار محدود یک پسر بچه‌ی سه ساله شروع می‌شود و کلیه‌ی دیده و شنیده‌های او را بیان می‌کند، و زبان او - همپای سنش - رشد می‌کند و می‌بالد. طبیعی است که این کودک، طی نظاره و بیان این حوادث، در خانواده، مسائلی را هم که امروز «خلاف اخلاق دینی» شناخته می‌شود، می‌بیند و با بیان کودکانه‌اش، شرح می‌دهد. این کتاب در سال ۱۳۵۳ برای چاپ به موسسه‌ی «امیرکبیر» - با مدیریت سابق آن - سپرده شد. بعد از مدت‌ها، به من اطلاع دادند و رفتم. شخصی که اسم نمی‌برم، پس از تعریف و

تمجید بسیار از سبک نگارش، با بیان دقیق این جمله که «در زبان فارسی تاکنون چنین رمانی نداشته‌ایم»، سنگ تمام گذاشت. اما در پایان گفت: ولی متأسفانه به دلایل «سیاسی» قابل چاپ نیست! می‌دانید چرا؟ این کودک، زمانی که به انقلاب نفت - ۱۳۲۹ - به بعد - می‌رسد، در سنین نوجوانی است. بنابراین، مصدق را سمبل افکار و عقاید سیاسی و مرد بزرگ کشورش دانسته است! و آن زمان، نباید نامی از مصدق برده می‌شد!...

چند سالی پس از انقلاب، مجدداً برای «کسب مجوز چاپ» به وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی سپرده شد. جوان دانشجوئی را که کمترین آگاهی از رمان و رمان‌نویسی نداشت - به صرف داشتن افکار تند، مسؤول بررسی آن کردند. پس از ماه‌ها، بنده را احضار و با جملاتی از این دست، فرمودند: «تو با این رمان، تیشه به ریشه‌ی اسلام زده‌ای!!»، وقتی پا فشاری مرا دیدند، و ابرام بر اینکه باید مورد به مورد، درباره‌ی این مسئله توضیح بدهند، گفتند: «شما کل اسلام و تشیع را، در چهره‌ی یک روحانی‌نمای خبیث و مزور و کلاهبردار، نشان داده‌ای!». احتمالاً صدای خنده‌ی بنده را، آن‌روزها، خیلی از افراد حاضر در آن اطاق، شنیدند! میدانید چرا؟ کودک راوی داستان، واقعاً چنان روحانی‌نمایی را می‌ساخت. و آن آدم هنوز در یکی از شهرهای نفتخیز سابق خوزستان زنده است، و هنوز هم در لوای «محضررداری» به همان کارها ادامه می‌دهد. و نه من و نه کودک راوی داستان هرگز فکر نکرده بودیم که «کل اسلام و تشیع» می‌تواند در شخصیتی چنان حقیر - حتی اگر در لباس روحانی هم باشد - بگنجد!! این را می‌گویند بررسی «سطر به سطر» و «پاراگرافی!». آن جوان «بررسی» امکان عقلی و ذهنی برداشت از تمام کتاب، و نتیجه‌گیری بسیار مهم و سازنده‌ی آن را نداشت. و فقط «کلمه به

کلمه»، مورد «بررسی خاص» قرار داده بود. می‌خواهید بدانید آخرین جمله‌ی من به آن جوان - پس از یک سال و نیم چانه‌زنی - چه بود؟ از او خواستم تا اجازه بدهد، از روز بعد، دفتر و قلمم را بردارم، باطاق او بروم، و هرچه او گفت، به نام «رمان» بنویسم! منظورم اینست که هرکسی قادر به اظهار نظر، درباره‌ی «رمان»، «شعر» و «نقد ادبی» نیست! این مقولات، بررسی‌هایی را می‌طلبند، که اولاً دارای اطلاعات بسیار وسیعی در تمامی زمینه‌های علمی، آموزشی، روانشناسی، تاریخی، ادبی، جامعه‌شناسی، جغرافیایی و غیره باشند. رمان، تاریخ نیست، شیمی آلی نیست. حرفه و فن نیست، که یک لیسانسیه‌ی معمولی بتواند درباره‌ی آن، نظر «کارشناسانه» بدهد. کارشناس رمان، باید رمان‌نویس باشد. باید سعه‌ی صدر داشته باشد و با خواندن یک جمله‌ی ناموافق، اظهار نظر نکند. باید کتاب را - حتی بارها - بخواند، تا بتواند یک برداشت کلی، از مجموعه‌ی چند صد یا چند هزار صفحه‌ای یک رمان، اعلام دارد! و طبیعی است که چنین کاری، مطلقاً در حیطه‌ی امکانات دستگاه‌های دولتی - سراسر دنیا - نیست! به همین دلیل کاملاً پیچیده، وزارت ارشاد نمی‌تواند، در سه مقوله‌ی فوق، هیچگونه اعمال نظری داشته باشد. در نتیجه می‌بینیم رمان‌هایی کاملاً بی‌ارزش، بی‌محتوا و بدآموز، با نام‌های تقلیدی پیش از انقلاب از وزارت ارشاد مجوز گرفته و می‌گیرند، که کمترین زیان‌شان، هدر دادن امکانات ارشاد، و ویرانگری در افکار دختران و پسران مقاطع راهنمایی است!

پس، رسالت واقعی وزارتخانه‌ای که متولی امور فرهنگی جامعه است - در این مرحله - رسیدگی به کارهایی است که نتایج درازمدت فکری و ذهنی در سطح جامعه دارند. نه فروش فیلم و زینک و کاغذ. بنابراین، هنگامی که فردی یا فرهنگ، نویسنده، مترجم و اندیشمند - به



همت و انتخاب شایسته‌ی ریاست جمهوری یک کشور - مصدر مهم‌ترین ارگان فرهنگی می‌شود، طبیعی است که سطح انتظارات نخبگان و روشنفکران و اندیشمندان، بالا می‌رود، و از او می‌خواهند، تا به اوضاع نابسامان موروث خود، با درنداختن طرح‌های نو، سر و سامان بهتری بدهد، و خواسته‌هایشان را برآورد!

حال، اگر واقعاً مایلیم که وضع نگارش و فرهنگ نوشتاری ما تغییر کند - زیرا من معتقدم که این مسئله را بیشتر به مجامله و مطایبه می‌گذرانیم - عمده‌ترین وظیفه‌ی وزارت ارشاد، رسیدگی به وضع محتوایی کتابهاست. و من با اتکا به تجربیاتم در زمینه‌ی پخش کتاب، معتقدم، اگر این کمبودهای معنوی از کل مسئله‌ی نوشتن و چاپ و نشر گرفته شود، کتاب و کتابخوانی، رونقی دوباره خواهد یافت. خواننده‌ی عادی - در سطح دانش‌آموزی - به دنبال کتاب ارزان، و در سطح روشنفکری، در پی یافتن کتاب‌های خوب است! به چه دلیل در این روزها، کتاب‌های سیاسی روز، مثل «جنایات سیاسی در ایران»، «خاتمی چه می‌گوید؟»، «پدیده‌ی خاتمی» و غیره، در اندک مدتی به چاپ‌های مجدد رسیده‌اند؟ درست است که این استقبال‌ها، موردی و موضعی هستند، اما حداقل به ما می‌گویند کتاب خوب، خواننده دارد. رمان‌های خوب بسیاری را می‌شود نام برد، که علی‌رغم گرانی، مورد اقبال خواننده‌ی فارسی‌زبان واقع شده، و حتی به زبان‌های دیگر نیز ترجمه شده‌اند. امروز نویسندگان خوب، کم نداریم. من با اعتماد می‌گویم اگر ممیزی‌ها را بردارند، تنگ نظری‌های رایج را کاهش دهند و نویسندگی ایرانی را قابل اعتماد بدانند، آثار بسیاری خواهیم داشت که طی دو دهه اخیر نوشته شده‌اند، اما مؤلفان آنها جرأت ارائه‌ی آنها را ندارند!

وقتی خوف و وحشت، بر فرهنگ جامعه‌ای سایه

افکند، اندیشه‌ها به پس پشت احتیاط رانده می‌شوند. و اینجاست که باید به حال فرهنگ جامعه گریست. جامعه‌ی امروز ما - بیش از هر زمانی - نیازمند بسط اندیشه‌های تازه است. جوانان امروز ما، که جز از طریق اخبار و تصاویر صدا و سیما، چیزی از انقلاب و جنگ نمی‌دانند، در صورت گشوده شدن افق‌های تازه‌ای بر نویسندگان، داستان‌ها و مطالبی خواهند خواند، که برای مدیران جامعه - حتی - قابل تصور نیست. اگر ذهن خلاق شاعران ما را آزاد بگذارند، ایران امروز، شاعرانی را به دنیا معرفی خواهد کرد، که بیست سال است، از نشر آثار خود، پرهیز کرده‌اند. و چنین ستمی هرگز بخشودنی نیست!

من به نام یک شاعر، به جرأت می‌گویم آینده - باید - از آن اندیشمندان، روشنفکران و بخصوص نواندیشان دینی باشد. ما در آستانه‌ی قرن بیست و یکم قرار گرفته‌ایم. پس باید فکر نو، حرکت نو، اندیشه و تخیلات تازه‌ای را به دنیای رو به آینده تحویل بدهیم! مگر جوانان ایران ما، در همین سال‌های نزدیک، جز بهترین‌های فیزیک، ریاضی، کامپیوتر، شیمی و غیره‌ی دنیا نشوند؟ پس چرا در حیطه‌ی هنر، هیچ کار ماندگاری صورت نگرفته است؟ این نیست مگر اعمال حساسیت‌های تنگ نظرانه‌ای که بر این وادی حاکم کرده‌اند، و گرنه: «باش تا صبح دولتش بدمد».

پس ارشاد، باید مرشد باشد. باید برای چاپ کتاب، معیارهایی قرار دهد که توسط کارشناسان بی‌نظر، متخصصین امور نگارش و ویرایش، مشخص شده باشند. نباید هر نوشته‌ای - حتی به اعتبار نام نویسنده یا شاعر - اجازه‌ی چاپ دریافت کند. و این ممکن نیست مگر از حجم کارهای فرعی بسیاری که - شاید ناخواسته - بعد از گرفته است، فارغ شود، و به رسالت واقعی خود، یعنی «ارشاد» بپردازد. ارشاد باید «تجارت کتاب» را به «فرهنگ نشر کتاب» تبدیل کند. باید در دادن «مجوز نشر» تنها به معیارهای مادی و مالی متقاضی نظر نکند. یک «انسان فرهنگی» باید وارد جرگه‌ی ناشران شود. نه تاجری که امکانات دریافتی ارشاد را هم، تبدیل به ریال، و در خانه و بانک ذخیره کند!

باور کنید یک ناشر - با افکار فرهنگی - اول به خواننده فکر می‌کند، بعد به درآمد مالی. ولی آیا چند تن از اینگونه ناشران در تهران داریم؟... به هر حال، در یک جمله، متولی تمامی این امور، وزارت ارشاد است، و اهرم‌های لازم را نیز، برای این جایجایی افکار، کاملاً در اختیار دارد!

یکی از این اهرم‌ها، گردآوری افرادی از میان صنوف مختلف مربوط به چاپ و نشر است، تا قواعد و قوانین لازمی را که به نظر من از ریشه قابل انتقادند، بازنگری

بازنویسی و تدوین کنند. مثلاً، فکر می‌کنم شما، لیسانسیه باشید. آیا چیزی از کار نشر می‌دانید؟

● نه متأسفانه.

بسیار خوب: اگر شما متأهل باشید - که می‌دانم نیستید - به شما مجوز می‌دهند.

● مجوز نشر چه ارتباطی به تأهل دارد؟

همین طور است. ربطی ندارد. اما یکی از معیارهای اساسی برای گرفتن نشر، تأهل است! اما اگر من، متأهل باشم، سال‌های سال - حتی از کودکی - در کار چاپ و انتشار و روزنامه‌نگاری و غیره هم باشم، و بیش از هریک از تدوین‌کنندگان این‌گونه ضوابط هم اطلاعات فنی داشته باشم، چون مثلاً لیسانس «خانه‌داری» ندارم، به من مجوز نخواهند داد! اینگونه قوانین، باید از ریشه تغییر کند. باید با نظر اهالی هر صنف، برای آن صنف معیار و قاعده پدید آید. نه در پشت درهای بسته، و توسط کسانی که - حداکثر - کمترین اطلاعات را در زمینه‌های حرفه‌ای دارند! و این - البته - زمان می‌خواهد. کاری نیست که به فوریت قابل اجرا باشد. اما مهم‌ترین عامل چنین دگرگونی‌هایی، داشتن «اعتقاد» است. اعتقاد به درستی راه و کار. و به نظر بنده، در شرایط موجود، افراد ذیصلاح و معتقد به لزوم این فرم در دولت آقای خاتمی، و در دستگاه وزارت ارشاد - البته با جرح و تعدیل وجود دارند. مدیران رتبه‌های ۲ و ۳، در آن وزارتخانه، به نظر من - همگی انسان‌های صالحی هستند و می‌توان از این موقعیت، برای تألیف، چاپ، نشر - و بخصوص قیمت‌گذاری کتاب - ضوابط معقول، منطقی و کاملاً آزاداندیشانه‌ای تدوین و اجرا کرد.

من امیدوارم این مصاحبه، تماماً و بدون حذف، چاپ شود. تا هم دوستان ناشر، موزع و مؤلف از آن آگاه شوند، و هم مدیران دلسوز و آینده‌نگر آن وزارتخانه دریابند خارج از کادرهای اداری هم، هستند کسانی که واقعاً دل‌نگران این مهم فرهنگی هستند، و می‌خواهند تغییرات عمقی و اساسی در مهم‌ترین اصول فرهنگی کشور، پدید آید، تا یاری خدا، معضل دیرینه‌ی کتاب و کتابخوانی، برای همیشه حل شود. زیرا حل این معضل، بیش از هر چیز، بر تنویر افکار جامعه، مؤثر است. و وقتی جامعه‌ای به این حد از رشد فکری رسید، یقیناً مسایل اقتصادی، صنعتی و دیگر مشکلات آن نیز، با همفکری و همراهی مردم و دولت منتخب آنها، به سادگی قابل حل خواهند بود.

● سوال بعدی من اینست، که آیا موزعین، اصولاً تشکل خاصی دارند، و آیا به یک قرانت خاص رسیده‌اند؟ و اینکه آیا پخش‌کنندگان خرده پا هم داریم، و آیا به آنها اجازه‌ی کار داده می‌شود؟ مشکلات این‌گونه موزعین چیست؟

ای کاش امکان داشت تا یک واسطه‌ی کار توزیع را هم، در اینجا داشتیم. ایشان در واقع نوعی موزع خرده پاست. یعنی می‌آید، و با من موزع صحبت می‌کند و می‌پرسد: کتاب برای مبادله و فروش، چه دارید؟ من هم فرضاً ده عنوان کتاب تازه دارم. از هر عنوان یکی را به ایشان می‌دهم. این شخص به ناشران مختلف رجوع

می‌کند و نمونه‌های ما را نشان می‌دهد. معمولاً هر ناشر، بعد از بررسی، تعدادی را انتخاب می‌کند، و نمونه‌هایی را هم او، به واسطه می‌دهد تا به رؤیت من برساند. ما هم می‌بینیم، بررسی می‌کنیم، و روی مبادله‌ی تعدادی از آنها، با کتاب‌های خودمان، به توافقی می‌رسیم. معمولاً کار مبادله، برای تکثیر عناوین موجود، انجام می‌شود. مثلاً چند عنوان می‌دهیم، و چند عنوان تازه می‌گیریم. در نتیجه، اگر منظورتان اینست که بر این روابط، قاعده یا اصولی حاکم است؟، خیر. تنها توافق طرفین کتابدار، براساس منافع مادی، ضوابط حرفه‌ای خاصی را بر این پروسه‌ی ساده، حاکم کرده است. مثلاً کمتر اتفاق می‌افتد، که چند عنوان بدهیم، و یک عنوان کتاب بگیریم، زیرا - همانطور که اشاره کردم - هدف اصلی، بالا بردن تعداد عناوین - باتوجه به قابل فروش بودن کتاب‌ها - است.

اما اینکه آیا وزارت ارشاد می‌تواند در کار توزیع هم، صاحب نظر باشد، به نظر بنده، بله. می‌تواند، اگر بخواهد. اولاً توسعه‌ی سیاسی، باید از طریق توسعه‌ی فرهنگی آغاز شود. وقتی که سطح آگاهی جامعه بالا برود، طبعاً به معنای گسترش افکار و اندیشه‌ها و ارائه‌ی نظرات مختلف خواهد بود. و همین، یعنی توسعه‌ی سیاسی. پس وزارت ارشاد، وزارت فرهنگ هم هست و وزارت توسعه‌ی سیاسی در میان اقشار مختلف مردم هم هست. که البته این مهم را از طریق اشاعه‌ی مطبوعات و گسترش آن در سطوح مختلف آغاز کرده است، و این خدمت مهم خوشبختانه در زمان آقای مهاجرانی و به همت ایشان آغاز شده، و امیدواریم ماندگار و مداوم هم باشد. اما - با اینکه معتمد این نکته را چاپ نخواهد کرد - باید بگویم، ما می‌دانیم که این کشور، اسلامی است. دولت و حکومت هم اسلامی هستند و بیش از ۹۰٪ مردم ما هم مسلمانند. مثل بنده و سرکار خانم. اما نباید چنین پنداشته شود، که به دلیل اسلامی بودن مردم و دولت، باید ۷۰٪ از کتاب‌های منتشره‌ی ما، کتاب‌های مذهبی باشند! دقیقاً منظور من اینست، که رسالت مذهب - بعنوان یک ترمز اخلاقی و عرفی - قرن‌هاست که در حال انجام است و در آینده‌ام ادامه خواهد داشت. اما، در آغاز هزاره‌ی سوم، نیازهای اجتماعی، فنی و علوم مختلفیه‌ی جامعه نیز، باید برآورده شوند. بویژه که حداقل بیش از یک قرن - از این منظر - با جهان پیش رفته فاصله داریم و اگر بخواهیم به نام یک کشور و ملت زنده و پویا، در منطقه‌ی بسیار حساس جغرافیایی مان مطرح و باقی بمانیم، راهی جز ستاب دادن به گسترش و بهره‌مندی از علوم جاری دنیا نداریم. در دنیای اطلاعات و اخبار لحظه به لحظه، امکان استفاده از «کیبوتر نامیر» وجود ندارد! این مربوط به قرون وسطی بود، که رفت و رفتن شد، و امروز بعنوان یک خاطره‌ی تاریخی از آن یاد می‌شود. در دنیایی که ثبت اختراعات آن، به کسری از دقیقه رسیده است، نمی‌توانیم جامعه را به سمتی هدایت کنیم، که با شعور و افتخارات تاریخی و مذهبی خود سر کند. جامعه‌ی امروز، یک جامعه‌ی با سواد، پویا و تشنه‌ی آموختن است. پس باید

مراجع و ارگان‌های ذیربط، تمام تلاش خود را، بر بالا بردن سطح دانش عمومی - در علوم گوناگون - مصروف دارند و بودجه‌ی عمومی «بیت‌المال» را در راه خیرات عامه مورد استفاده قرار دهند.

دولت‌هایی که با تقسیم درآمدهای ملی در بین آحاد جامعه، متظاهر به اجرای نوعی سوسیالیزم اقتصادی و اسلامی هستند - مثل عربستان و کویت - هنوز در خواب غفلتند و نمی‌دانند که ره «به ترکستان دارند!». دولت‌های پیشرفته، به جای اینکه «پول نفت را» ماهانه به حساب مردم بریزند، این درآمدها را صرف گسترش رفاه و دانش فنی مردم می‌کنند. و در واقع - به قول آن ضرب‌المثل چینی، به مردم «ماهگیری» می‌آموزند، تا خود به صید بپردازند. نه اینکه روزانه یک «ماهی» به آنها هدیه کنند! مردم ما، مردمی مقاوم و سختی کشیده‌اند و یک تاریخ پرفراز و نشیب چند هزار ساله را پشت سر خود دارند و در نزدیک‌ترین زمان به ما، یک جنگ هشت ساله‌ی تحمیلی را تجربه کرده‌اند و مشکلات عدیده‌ی بعد از جنگ را نیز از سر گذرانده‌اند و هنوز هم - البته با قدری نارضایی - عواقب اقتصادی آن را بر دوش می‌کشند. پس هنگام آن رسیده است که با یک روند معقول و منطقی، رفته رفته از یک ملت جهان سومی، ارتقاء رتبه بیابند و تدریجاً خود را به سطح کشورهای پیشرفته برسانند. و باید به عرض شما برسانم، که این ملت و آحاد آن واقعاً لیاقت و امکانات چنین ارتقایی را دارند. توجه داشته باشید، که گوینده‌ی این حرف، کسی است که اقصا نقاط این کشور را، از احوالی «ماکو» - در شمال غربی‌ترین - تا «سراوان و چاه بهار و نیک شهر و قصرقند» - را - در جنوب شرقی‌ترین - و از «سرخس و صالح‌آباد» - در شمال شرقی‌ترین - تا «شادگان و خرمشهر» - در جنوب غربی‌ترین نقاط مهجور این کشور را بارها دیده و با مردم آن‌ها محشور بوده است. من از پشت درهای بسته و نقشه‌های جغرافیایی حرف نمی‌زنم. به همین دلیل مدعی هستم که مردم ما، که در پایین‌ترین سطوح آموزشی و علمی قرار داشته‌اند، ظرف مدت کوتاهی، در المپیادهای جهانی، حضور چشمگیری پیدا کرده‌اند. پس اگر به قول عوام - در محاورات روزانه‌شان - کشور صاحب و فرماندهی عالم و اندیشمند و دلسوز داشته باشد، - هیچ چیز مانع تعالی این جامعه نخواهد شد. بخصوص مردم، خود نیز مشتاق این ترقی و تعالی هستند! بنابراین اگر ما می‌گوییم علم از دین جداست، نباید ما را تکفیر و تفسیق کنند. اگر دانش جدای از دین نبود، پس مرحومان «شریعتی» و «مطهری» - و آقای «سروش» - در چه مسیری تلاش داشته و دارند؟ جز در راه نزدیک کردن و - اگر ممکن باشد - انطباق این دو مقوله فکری بر یکدیگر است؟ هر عالم دینی می‌داند که از طریق فقه، امکان تدریس علوم تجربی - مثلاً فیزیک و زیست‌شناسی - وجود ندارد. بنابراین باید کار «علم دین» را به عالمان دین، و «دانش تجربی» را به استادان این فنون سپرد. و دقیقاً تعالی ملت‌ها از زمانی شروع خواهد شد، که «هرچیز، در جای خود استوار باشد!».

وزارت ارشاد، وظیفه دارد، که روحیه‌ی شادابی و

نشاط را به جامعه‌ی فرهنگی - علمی - هنری ایران، بدمد و کاری کند تا کسانی که با سرخوردگی به حواشی رانده شده‌اند، «مشتاقانه» به صحنه‌های اصلی حضور خود، بازگردند و احساس «تنفس آزاد» پیدا کنند، و وقتی یقین بدانند که حداقل آزادی «بیان» - در تمامی هنرها - پدید آمده است، خواهند دید که چه تحول شگرفی - در کوتاه‌ترین زمان ممکن - در سطوح مختلف کشور، پدید خواهد آمد و شکوفا خواهد شد.

هنرمند، اگر به «خودسانسوری» برسد، دقیقاً از «هنر» فاصله گرفته است. هنر، مرز نمی‌شناسد، و بخصوص، شعر و رمان، - در هر جامعه‌ای که پدید آمده باشند - یک «تولید جهانی» هستند! یعنی فراتر از سطح ملی عمل می‌کنند. فی‌المثل «داستایفسکی»، اگرچه «خاطرات خانه‌ی مردگان» را به زبان روسی نوشت، اما من در سن ۱۲ سالگی آن را خواندم! این یعنی من هم - به نام یک ایرانی - می‌توانم رمانی بنویسم، که در «آلاسکا» آن را بخوانند. و این ممکن نیست، مگر زمانی که تمام قیود و بندهای فکری، ذهنی، تخیلی و مادی را از ذهن پویا و خلاق هنرمند، بردارند و او را در ابراز اندیشه‌های پیش رونده‌اش، «آزاد» بگذارند. آنگاه من به تمام کسانی که اینهمه از کلمه‌ی «آزادی»، بخصوص در نیمسال گذشته - احساس وحشت کرده‌اند، و انواع انگه‌های «لای‌تجسبک!» را به «آزادی‌طلبان» وصله زده‌اند، قول می‌دهم که هیچ هنرمندی، نمی‌تواند از حیطه‌ی اخلاق و ادب و نزاکت و شعور جمعیتی جامعه، خارج شود! هنرمند، پیوسته سازنده و آموزگارست. و اگر کسانی در گذشته بوده‌اند که از قلم خود برای بدمآموزی جوانان استفاده کرده‌اند، «هنرمند» نبوده‌اند و نیستند. هنرمند در «چارچوب آزادی» می‌نویسد. نه در قفس و بند و زنجیر!

پس زعمای فرهنگی - سیاسی ما، باید دو موضوع را در این مقوله، مدنظر قرار دهند. ۱- ملی بودن هنر. یعنی اینکه، هنر سیستمی، به هنر آذربایجانی و هنر خراسانی به هنر خوزستانی، وصل است و این ارتباط نادیده، بیش از سیصد قرن است که وجود دارد. ۲- هنر جهانی است بدین معنی که هنر ایرانی، به هنر آمریکای لاتین و هنر ژاپنی به هنر فرانسوی و ایتالیایی و انگلیسی، اتصالی باستانی دارد و این خط ارتباطی، امروز که در برهه‌ی اطلاع‌رسانی قرار گرفته‌ایم کاملاً مشهود شده و تقریباً اظهر من الشمس است و نیازی به توصیف و تشریح بیشتر ندارد. بنابراین متولیان فرهنگی باید از صاحبان این گونه هنرها استفاده کنند تا بتوانند مفاهیم فرهنگی را بصورت قواعد و ضوابط جاری در آورند و در سطح جامعه، به اجراء بگذارند...

● سؤال بعدی من اینست که آیا اصولاً در شهرستانها هم موزع کتاب داریم یا منحصر به تهران هستند؟
بله. داریم. در تبریز، مشهد، شیراز، اصفهان و زاهدان، موزعینی داریم که معمولاً کتابهای محلی استان خود را جمع‌آوری و بخش می‌کنند. تعدادی هم نمایندگی شرکت ما را دارند و از این طریق به توزیع کتاب در استان خود مشغولند. مثلاً در مشهد - بدون ذکر نام - دو موزع فعال هست که یکی از آنها فقط روی کتابهای مذهبی

کار می‌کند و بیشتر کتابها را از ناشران قم و تهران می‌خرد. در ارومیه هم یک نفر هست، که بیشتر با کتابهایی به زبان‌های کردی و ترکی کار می‌کند.

● **بعنوان آخرین سوال، با آغاز هزاره‌ی سوم و پیشرفتی که در امر اطلاع‌رسانی، مثلاً «اینترنت» پدید آمده است، آیا می‌توان از این امر، برای بخش جهانی کتاب هم استفاده کرد؟**

مسئله‌ی مهم اینست، که بپذیریم ما هم جزئی از کوه‌ی زمین هستیم. و اگر در عداد جهان سوم، اول یا آخر بحساب بیائیم هیچ اثری در اصل مسئله ندارد. بنابراین درگیر تمامی مسائل مربوط به انسان زمینی بوده و هستیم. پس تردیدی نیست که وقتی سوراخ شدن «لایه‌ی ازن» بما مربوط می‌شود، و آلودگی فضا و هوا، روی روابط اجتماعی جهانی ما مؤثر است، و وقتی ما هم جزء سیستم نامیومون بهم زنده‌ی «اکولوژی» زمین درآمده‌ایم، طبیعی است که هر اتفاق مبارکی هم که در جهان بیفتد، ما هم بنحوی از آن برخوردار می‌شویم. علم فیزیک، می‌گوید: «جهان مجموعه‌ایست بهم پیوسته، که حتی یک میلیمتر مکعب آن، خالی از ماده نیست!» این اصلی است که در تمام سطوح علمی تدریس می‌شود. در چنین جهانی، بی‌تردید پژواک هر صدائی، می‌تواند جهانی باشد. در جهانی که اگر شما تا چند سال آینده - کار با رایانه را ندانید، بیسواد محسوب خواهید شد، طبیعی است که حرکت به سوی «جهانی» شدن روابط، سرعتی سرسام‌آور بخود گرفته است. اما در رابطه با اینکه آیا ما می‌توانیم در امر «توزیع کتاب فارسی!» از اینترنت هم استفاده کنیم؟ بنظر من فعلاً - و در شرایط موجود - اندیشیدن باین امر، بسیار زود هنگام است. قبلاً عرض کردم، اگر تمهیداتی را که بتفصیل گفتم، با سرعت، دقت، امانت، علاقه و اشتیاق به پیشبرد اهداف فرهنگی، انجام دهند به احتمال زیاد، یکی دو دهه‌ی دیگر وقت لازم است، تا ما بنقطه‌ای برسیم، که امروز اروپا و آمریکا - و بخشی هم از آسیای شرقی - در آن نقطه - امروز - ایستاده‌اند. آنها در این «نقطه» قرار گرفته‌اند که مسئله‌ی «اینترنت» بعنوان یک نیاز، در آن مطرح می‌شود. ما اگر این احساس مبارک را پیدا کرده باشیم، که بیش از دو قرن از «فرهنگ علمی» جهان عقب مانده‌ایم، باید شتاب بسیار به حرکت خود، برای رسیدن به نقطه‌ی امروزی غربیان بدهیم. چرا که آنها نیز با شتابی فزاینده - همچون سیلابی که از کوه حرکت کرده است - رو به آن سو می‌تازند. «آرنولد - توبین بی» - مورخ و اقتصاددان معاصر انگلیسی می‌گوید: «انسان محکوم به پیشرفت است!» این به مفهوم «جبر تاریخ»، ما را محکوم به پیروی از پیشرفت جهان می‌کند. اما، ما تا کی می‌خواهیم «مصرف‌کننده‌ی تولیدات جهان پیشرفته باشیم؟» کشوری یا وسعت و امکانات طبیعی و ذخایر زیرزمینی ایران، با یک مدیریت خلاق و صادق و صمیمی، می‌تواند در یک دهه، راه چند دهه را طی کند. بزبان عامیانه، از آنجا که جهان پیشرفته، از رنسانس، حرکتی شتاب‌زده را شروع کرده و از ما پیش افتاده‌اند، ما باید در این مقطع - اگر واقعاً به لزوم چنین شتابی باور پیدا کرده باشیم! - در

برابر شتاب «دو اسبه»ی آنها، «چهار اسبه» بنازیم، تا بتوانیم طی دو یا سه دهه‌ی آینده، از یک کشور هشتماد درصد ۸۰٪ مصرف‌کننده، به یک جامعه‌ی هشتماد درصد تولیدی تبدیل شویم.

این امکان هم تنها در اختیار کشوری مثل ایران است. نه عربستان، نه لبنان، نه افغانستان یا کشورهای تازه استقلال یافته شمالی. کشورهای چون ایران، پاکستان، هند، مصر و ترکیه، باید چهار اسبه بنازند، اما شرایط کاملاً استثنائی جغرافیایی و طبیعی، ایران را در میان کشورهای که نام بردم، ممتاز می‌کند. و متأسفانه کسانی که «باید»، این شرایط را نمی‌شناسند. من و بسیاری دیگر چون من، به گسترش و عمق این شرایط آگاهیم. اما کسانی که امروز لازمست این «شرایط ویژه» را شناخته و درک کنند - متأسفانه - توجهی جز بمسائل کوچک و گذرای خود و جامعه ندارند، و نمی‌توانند با دوراندیشی و آینده‌نگری، برنامه‌هایی مدون، برای آینده‌ی نسبتاً دورتر تدوین و تنظیم نمایند. اگر این «شرایط ویژه» درک و احساس شود، خواهند دانست، که برای رسیدن بجامعه‌ی پیشرفته‌ی جهانی، راه چندان طولانی در پیش نداریم. و این برخلاف عقیده‌ی بسیاری از زعمای ماست!

ببینید! جامعه‌ی بختیاری ما، که تا اواسط دهه‌ی اول انقلاب، بیش از ۹۵٪ بیسواد داشت، امروز، یعنی بیست سال پس از انقلابی که مصائب بسیاری را پشت سر گذاشته است - بیش از ۷۰٪ بیسواد دارد! «آموزش عشایری» - که به همت مرد بزرگی مثل «محمد بهمن بیگی» در دهه‌های پیش از انقلاب پایه‌گذاری شد، بسرعت دامنه‌ی سوادآموزی را در میان ایلات و عشایر کوچنده رسوخ داده و امروز «نهضت سوادآموزی» این کار را در سطح شهرها و روستاها، دنبال کرده است.

می‌خواهم بگویم، که ما ملتی هوشمند، فهیم و عقل‌اندیش داریم. عقل جمعی ایرانی جزء نادرترین «عقول تاریخی» است! و اگر غیر از این بود، نمی‌توانست از «تنازع تاریخی بقا» جان سالم بدر برد، و امروز «فرهنگ ایرانی» را در دنیا معرفی کند. اگر غیر از این بود، امروز زبان فارسی، تبدیل به عربی یا ترکی شده بود. مثل «مصر» و «ترکیه». فرهنگ ایرانی، هاضم تمامی فرهنگ‌هایی بوده است، که بهرعلت، بر آن وارد شده و سلطه یافته‌اند!...

(من، از آنجا که شما جمله‌ی «آخرین سؤال» را بکار برده‌اید، می‌خواهم این «آخرین سؤال» را به کوتاهی پاسخ بدهم. اما امیدوارم «کتاب هفته» در فرصتهای دیگر، مباحثی را در زمینه‌های دیگر، مثل تاریخ، ادبیات، شعر، هنر و غیره بگشاید و امکان ادامه‌ی چنین مصاحبه‌هایی را فراهم آورد، تا من هم از نظرات دیگر همکاران، ناشران، نویسندگان و عاملان «کتاب» بهره‌مند شوم).

بهرحال از آنجا که من حداقل سالانه سه یا چهار مسافرت به تمام نقاط ایران دارم، معتقدم که ملت ما بسیار فهیم، هوشمند و دارای «عقل جمعی» است. من به هیچ کجای ایران نرفته‌ام، که احساس غربت کرده باشم. زبان فارسی - امروز! - به تمام نقاط دورافتاده‌ی کشور، نفوذی انکارناپذیر و سازنده پیدا کرده است. و این

مروهون پیدایش علم الکترونیک است، که رادیو و تلویزیون را بتمام روستاها و عشایر رسوخ داده است. اما این نفوذ میمون، چنان مردمی مهربان، میهمان‌نواز، فهیم و عمیقی را بما معرفی می‌کند، که نظیر آن‌ها را در هیچ ملت دیگری نمی‌توان یافت. اما مشکل اساسی اینجاست که ما از این همه امکانات اصیل فرهنگی، هرگز استفاده نکرده‌ایم. ما، بعنوان پایتخت‌نشینی - این صفتی است که بعضی از شهرستانی‌ها بمطایبه می‌گویند - هرگز نخواستیم مردم شهرستان‌های دورافتاده را بفهمیم. هرگز نخواستیم این امکانات موجود شهری را بیمان آنها ببریم. اما این انتظار و انتقاد را به آنها داریم، که سطح فرهنگشان پائین است. اگر دولت‌های ما، دست از «مرکزیت» بردارند، و امکانات را بطریقی تقسیم کنند - و من امید بسیار به آینده دارم - خواهیم دید که ظرف کمتر از دو دهه، چه نوایی به دنیای دانش عرضه خواهیم کرد.

مگر برندگان المپیادهای مختلف ما، همین روستازادگان و شهرستانیها نیستند؟ من مطلقاً نمی‌پذیرم، قول آن کمونیست‌هایی را که تکیه کلامشان «تابع ظلم بودن ملت ایران» بود! ملتی که از آن همه هجوم‌های تاریخی، سرافراز سالم و فرهنگی بیرون آمده است، هرگز ظلم‌پذیر نیست. و اگر دیده‌ایم و می‌بینیم که در مقاطع تاریخی، «متظاهر» به ظلم‌پذیری بوده‌اند، این شگرد تاریخی آنست و در برابر ظلم، «مقاومت منفی!» می‌کند. اما به محضی که سایه‌ی ستم از آن برداشته می‌شود، می‌بینیم که هرگز «راکد» نبوده، و در همان سالهائی که احساس می‌کردیم سر به اطاعت ستمگر فرود آورده بود، در «درون» به بالندگی خویش ادامه داده است!

امروز هم چنین تخیلی در بعضی اقشار وجود دارد. اما با اعتماد می‌گویم که مردم به رشد ذهنی و فکری خود ادامه داده، و منتظر باز شدن فضای سیاسی - فرهنگی هستند تا انرژی ذخیره شده‌ی خود را آزاد کنند و در جهت اعتلای نام ایران اسلامی، بکار گیرند.

و اگر آنچه به تفصیل بیان شد، با خلوص نیت و با این فکر که «ایران برای همه‌ی ایرانیان» است، انجام دهند، ما در مدتی کمتر از دو دهه، جزء کشورهای بزرگ و تولیدکننده‌ی جهان خواهیم بود. و آن زمان است که می‌توانیم به «اینترنت» و بسیاری از چیزهایی که در آینده‌ی نزدیک، روابط انسانها را تنظیم می‌کند، بیندیشیم.

در یک جمله، باید عرض کنم، جامعه بعنوان یک واحد فرهنگی، نیازمند «اختیار و آزادی» است. اختیار بدهید و «مسئولیت» بخواهید. هیچ مدیری، بدون دادن اختیار، نمی‌تواند از کارمند خود، انتظار «مسئولیت» داشته باشد. پس «آزادی» بدهید «مسئولیت» بخواهید. والسلام. متشکرم.